

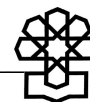
راهبردهای رشد

متن حاضر ترجمه مقاله «راهبردهای رشد»، از دانشنامه رشد اقتصادی است. این مقاله توسط «دنی رودریک» استاد دانشگاه هاروارد تهیه شده است.

به نام خدا

فهرست مطالب

۱	چکیده	۱
۱	مقدمه	۱
۶	۱. آنچه که می‌دانیم (شاید) آن‌گونه که می‌دانیم نباشد	۶
۱۲	۲. تناظر نامعین از اصول اقتصادی به ترتیبات نهادی	۱۲
۲۶	۳. بازگشت به دنیای واقع	۲۶
۲۶	۳-۱. جهش رشد اقتصادی، در عمل با تعداد اندکی از اصلاحات سیاستی همبسته است	۲۶
۳۰	۳-۲. اصلاحات سیاستی که با دگرگونی‌های رشد ارتباط دارند، معمولاً مؤلفه‌هایی از اقدامات نهادی متعارف و نامتعارف را با یکدیگر تلفیق می‌کنند.	۳۰
۳۲	۳-۳. نوآوری‌های نهادی گاهی به سلامت به مقصد نمی‌رسند	۳۲
۳۴	۳-۴. حفظ رشد دشوارتر از راه‌اندازی آن بوده و نیاز به اصلاحات نهادی جامع دارد	۳۴
۳۵	۴. یک راهبرد رشد دو بخشی	۳۵
۳۶	۴-۱. راهبرد سرمایه‌گذاری برای تسریع در آغاز رشد	۳۶
۳۶	۴-۱-۱. شکست‌های دولت	۳۶
۳۷	۴-۱-۲. شکست‌های بازار	۳۷
۴۱	۴-۱-۳. از کجا باید آغاز کرد؟	۴۱
۴۴	۴-۲. راهبرد نهادسازی برای دستیابی به رشد پایدار	۴۴
۵۰	۵. ملاحظات پایانی	۵۰



راهبردهای رشد

چکیده

متن حاضر ترجمه مقاله «راهبردهای رشد»، از دانشنامه رشد اقتصادی است. این مقاله توسط «دنی رودریک» استاد دانشگاه هاروارد تهیه شده است.^۱

این مقاله به دنبال آن است که درس‌هایی کلی و راهبردی از دل تجربیات متنوع در حوزه رشد اقتصادی در ۵۰ سال گذشته استخراج کند. مقاله حول دو بحث اصلی تنظیم شده است. یکی آنکه تحلیل‌های اقتصادی نئوکلاسیکی، بسیار انعطاف‌پذیرتر (غیردقیق‌تر) از آن چیزی هستند که متخصصان نئوکلاسیک در قلمرو سیاست‌گذاری وانمود کرده‌اند. به خصوص، اصول اقتصادی مرتبه اول - یعنی حمایت از حقوق مالکیت، رقابت براساس بازار، انگیزه‌های مناسب، پول قوی^۲ (سالم) و غیره - را نمی‌توان متناظر با بسته‌های سیاستی یگانه و منحصر به فرد دانست. طرفداران اصلاحات، آزادی عمل قابل توجهی داشته‌اند تا این اصول را به شیوه‌ای خلاقانه در قالب طراحی‌های نهادی بگنجانند که به فرصت‌ها و محدودیت‌های محلی حساس هستند. بحث دوم به دنبال بیان آن است که به راه انداختن رشد و حفظ کردن آن، دو مقوله متفاوت هستند. اولی معمولاً به دامنه اصلاحات محدود (و اغلب غیرمتمعارف) نیاز دارد و ضرورتی به استخدام کلیه ظرفیت‌های نهادی نظام اقتصادی در آن دیده نمی‌شود. اما حفظ کردن رشد از بسیاری جهات دشوارتر است، زیرا به بنا کردن یک مبنای نهادی سالم در بلندمدت نیاز دارد تا بتوان از طریق آن، نظام اقتصادی را در برابر نوسانات و لرزش‌ها ترمیم‌پذیر کرده و پویایی تولیدی را حفظ کرد. غفلت از تمایز بین این دو مقوله، مجریان اصلاحات را اسیر برنامه‌های سیاستی جاه‌طلبانه، تفکیک‌ناپذیر و غیرعملی خواهد کرد.

مقدمه

درآمد سرانه حقیقی در کشورهای درحال توسعه، در چهار دهه بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰، با نرخ سالیانه ۲/۳ درصد رشد کرد.^۳ چنین رشدی - با هر معیاری که آن را بررسی کنیم - عددی قابل

1. Rodrik, Dani; "Growth Strategies", Handbook of Economic Growth, Volume 1A. Edited by Philippe Aghion and Steven N. Durlauf, Elsevier, 2005.

2. Sound money

۳. این آمار مربوط به نرخ رشد نامی GDP سرانه (با دلار ثابت سال ۱۹۹۵) و برای کشورهای کم‌درآمد و با درآمد متوسط است. داده‌ها از بانک اطلاعاتی، شاخص‌های توسعه جهانی بانک جهانی، در سال ۲۰۰۲ اخذ شده‌اند.

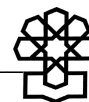


توجه است. با چنین روندی، درآمدها هر ۳۰ سال یکبار دو برابر می‌شوند و هر نسل می‌تواند از استانداردهای زندگی که معادل دو برابر استانداردهای نسل قبلی هستند، بهره‌مند شود. برای آنکه امکان مقایسه تاریخی فراهم شود، بد نیست بدانیم که نرخ رشد GDP سرانه بریتانیا در دوران تفوق اقتصادی آن در قرن نوزدهم (۱۸۲۰-۱۸۷۰) فقط ۱/۳ درصد در سال بود و ایالات متحده نیز در نیم قرن قبل از جنگ جهانی اول - هنگامی که جای انگلستان را به‌عنوان قدرت اقتصادی جهان گرفت - نرخ رشد ۱/۸ درصد در سال داشت.^۱ علاوه بر این، به‌جز چند مورد استثنایی، رشد اقتصادی در چند دهه اخیر با بهبود چشمگیر در شاخص‌های اجتماعی - از قبیل باسوادی، مرگ و میر نوزادان، امید به زندگی و نظایر اینها - همراه بوده است. بنابراین سابقه رشد در سال‌های اخیر را می‌توان در کل، چشمگیر دانست.

با این حال چون کشورهای ثروتمند در دوره ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰ با نرخ رشد سریع ۲/۷ درصد رشد کردند، قلبی از کشورهای درحال توسعه، از برنامه‌ریزی مداوم برای کم کردن فاصله خود با آنها بهره‌مند بودند. همان‌طور که در نمودار ۱ معلوم است، کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا را باید استثنا دانست. این منطقه - به استثنای چین - در دوره ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰، رشد GDP سرانه‌ای به‌اندازه ۴/۴ درصد در سال داشت. با وجود بروز بحران مالی آسیایی در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ (که در نمودار ۱ با یک شیب مختصر نشان داده شده است)، کشورهایی همچون کره جنوبی، تایلند و مالزی، قرن بیستم را با نرخ‌های بهره‌وری بسیار نزدیک به کشورهای پیشرفته به پایان رساندند. در نقاط دیگر دنیا، بسته به دوره‌های زمانی، عملکرد اقتصادی بسیار متغیر بوده است. چین از اواخر دهه ۱۹۷۰ بسیار موفق بوده و به نرخ رشد خارق‌العاده ۸ درصد (در مقایسه با ۲ درصد برای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰) دست یافته است. هندوستان نیز - با توفیق اندکی کمتر - رشد خود را از اوایل دهه ۱۹۸۰ دو برابر کرده، باعث افزایش نرخ رشد جنوب آسیا، از ۱/۲ درصد در دوره ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ به ۳/۳ درصد در دوره ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ شده است. تجربه سایر بخش‌های دنیا نیز به‌نوعی شبیه به این رشد سریع آسیایی‌ها بوده است. آمریکای لاتین و حوزه صحرای آفریقا، قبل از اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، نرخ‌های رشد قابل توجه - به‌ترتیب ۲/۹ و ۲/۳ درصد - داشتند، اما پس از آن اوضاع ایشان به‌شدت تغییر کرد.

رشد اقتصادی آمریکای لاتین، در «دهه از دست رفته» ۱۹۸۰ به‌شدت سقوط کرد و علی‌رغم اندکی بهبود در دهه ۱۹۹۰، همچنان ضعیف باقی مانده است. نزول اقتصادی آفریقا از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ آغاز شد، در اکثر سال‌های دهه ۱۹۹۰ ادامه یافت و با توجه به آغاز بحران ایدز و سایر چالش‌های سلامت عمومی هم تشدید شد. مقادیر بهره‌وری کل عوامل نیز هم‌جهت با روند تولید

1. Maddison, 2001, Table B-22, P.265.



سرانه حرکت کردند (جدول ۱).

با این حال، توسل به اوضاع کلی باعث مخفی ماندن تنوع شدید در عملکرد رشد - هم از لحاظ جغرافیایی و هم از لحاظ زمانی - می‌شود. در عمل با کشورهای دارای رشد سریع و کشورهای دارای رشد کند روبه‌رو هستیم، کشورهایی که در تمام سال‌ها رشد سریع داشته‌اند و کشورهایی که به مدت یک یا دو دهه جهش در رشد داشته‌اند؛ کشورهایی که در حدود سال‌های ۱۹۸۰ اوج گرفتند و کشورهایی که در همان زمان نزول کردند.

محور بحث در این مقاله چنین است: از این تجربیات غنی و متنوع درباره راهبردهای رشد، چه می‌آموزیم؟ منظور من از «راهبردهای رشد»، آن دسته از سیاست‌های اقتصادی و ترتیبات نهادی است که با هدف دستیابی به هم‌گرایی اقتصادی، یعنی رسیدن به معیارهای زندگی در کشورهای پیشرفته انتخاب و اجرا می‌شوند. تأکید من کمتر به رابطه بین سیاست‌های ویژه و رشد اقتصادی - یعنی ویژگی‌های تجربی رشد در میان کشورها - مربوط بوده و بیشتر معطوف به پدید آوردن شناختی جامع از طراحی راهبردهای موفق است. به این دلیل، بررسی‌های من به نسل قبلی مطالعاتی توجه خواهد داشت که درس‌هایی عملی از تجربیات مشاهده شده رشد در آنها نهفته است.^۱ این مقاله آشکارا از رویکرد استقرایی در این حوزه پیروی خواهد کرد.

موضوع اصلی تحقیقات مذکور و نیز این مقاله آن است که سیاست‌های مروج رشد وابسته به شرایط محیطی هستند. ما فقط می‌توانیم معدودی از کلی‌گویی‌ها درباره آثار رشد - مثلاً آزادسازی نظام تجارت، آزادسازی نظام مالی یا ساخته شدن مدارس بیشتر - را بپذیریم. تجربه دو دهه گذشته، انتظارات آن مشاوران سیاستی را که گمان می‌کردند چارچوب کاملاً ثابتی برای ترویج رشد وجود دارد، نقش بر آب کرده است. این تغییر در نگرش را می‌توان در دو نقل قول از هاربرگر در ابتدای همین مقاله مشاهده کرد. علی‌رغم وجود حجم کثیری از مقالات، رگرسیون‌های رشد بین کشوری نمی‌توانند شواهدی مطمئن و غیرمبهم درباره این‌گونه موضوعات عملی برای ما فراهم کنند.^۲ یک رویکرد دیگر که من نیز در این مقاله آن را انتخاب کرده‌ام، تغییر دادن کانون توجهات به سمت عمومیت بیشتر و بررسی طراحی کلی اصول راهبردهای رشد موفقیت‌آمیز است. این کار مشتمل بر کنار گذاشتن توجه خاص به اجزای راهبردها و تمرکز بر چگونگی در کنار هم قرار گرفتن اجزای آنهاست.

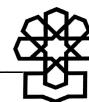
1. Albert Hirschman, 1958, Alexand Gerschenkron, 1962 or Walt Rostow's (1965) books.

2. Easterly, 2003; Temple, 1999; Brock and Durlauf, 2001 and Rodriguez and Rodrik, 2001.



جدول ۱. منابع رشد برحسب منطقه ۱۹۶۰-۲۰۰۰ (درصد افزایش)

میزان مشارکت			تولید سرانه هر کارگر	تولید	دوره منطقه
کارایی (بهره‌وری)	تحصیلات (آموزشی)	سرمایه فیزیکی			
جهان (۸۴)					
۱/۹	۰/۳	۱/۲	۳/۵	۵/۱	۱۹۷۰-۱۹۶۰
۰/۳	۰/۵	۱/۱	۱/۹	۳/۹	۱۹۸۰-۱۹۷۰
۰/۸	۰/۳	۰/۸	۱/۸	۳/۵	۱۹۹۰-۱۹۸۰
۰/۸	۰/۳	۰/۹	۱/۹	۳/۳	۲۰۰۰-۱۹۹۰
کشورهای صنعتی (۲۲)					
۲/۲	۰/۳	۱/۳	۳/۹	۵/۲	۱۹۷۰-۱۹۶۰
۰/۳	۰/۵	۰/۹	۱/۷	۳/۳	۱۹۸۰-۱۹۷۰
۰/۹	۰/۲	۰/۷	۱/۸	۲/۹	۱۹۹۰-۱۹۸۰
۰/۵	۰/۲	۰/۸	۱/۵	۲/۵	۲۰۰۰-۱۹۹۰
چین (۱)					
۰/۵	۰/۳	۰/۰	۰/۹	۲/۸	۱۹۷۰-۱۹۶۰
۰/۷	۰/۴	۱/۶	۲/۸	۵/۳	۱۹۸۰-۱۹۷۰
۴/۲	۰/۴	۲/۱	۶/۸	۹/۲	۱۹۹۰-۱۹۸۰
۵/۱	۰/۳	۳/۲	۸/۸	۱۰/۱	۲۰۰۰-۱۹۹۰
شرق آسیا بجز چین (۷)					
۱/۵	۰/۴	۱/۷	۳/۷	۶/۴	۱۹۷۰-۱۹۶۰
۰/۹	۰/۶	۲/۷	۴/۳	۷/۶	۱۹۸۰-۱۹۷۰
۱/۳	۰/۶	۲/۴	۴/۴	۷/۲	۱۹۹۰-۱۹۸۰
۰/۵	۰/۵	۲/۳	۳/۴	۵/۷	۲۰۰۰-۱۹۹۰
آمریکای لاتین (۲۲)					
۱/۶	۰/۳	۰/۱	۲/۸	۵/۵	۱۹۷۰-۱۹۶۰
۱/۱	۰/۳	۱/۲	۲/۷	۶/۵	۱۹۸۰-۱۹۷۰
-۲/۳	۰/۵	۰/۰	-۱/۸	۱/۱	۱۹۹۰-۱۹۸۰
۰/۴	۰/۳	۰/۲	۰/۹	۲/۳	۲۰۰۰-۱۹۹۰
جنوب آسیا (۴)					
۰/۷	۰/۳	۱/۲	۲/۲	۴/۲	۱۹۷۰-۱۹۶۰
-۰/۲	۰/۳	۰/۶	۰/۷	۳/۵	۱۹۸۰-۱۹۷۰
۲/۲	۰/۴	۱/۰	۳/۷	۵/۸	۱۹۹۰-۱۹۸۰
۱/۲	۰/۴	۱/۲	۲/۸	۵/۳	۲۰۰۰-۱۹۹۰
آفریقا (۱۹)					
۱/۹	۰/۲	۰/۷	۲/۸	۵/۲	۱۹۷۰-۱۹۶۰
-۰/۳	۰/۱	۱/۳	۱/۵	۳/۶	۱۹۸۰-۱۹۷۰
-۱/۴	۰/۴	-۰/۱	-۱/۱	۱/۷	۱۹۹۰-۱۹۸۰
-۰/۵	۰/۴	-۰/۱	-۰/۲	۲/۳	۲۰۰۰-۱۹۹۰



منطقه	دوره	تولید	تولید سرانه هر کارگر	میزان مشارکت		
				سرمایه فیزیکی	تحصیلات (آموزشی)	کارایی (بهره‌وری)
خاورمیانه	۱۹۶۰-۱۹۷۰	۶/۴	۴/۵	۱/۵	۰/۳	۲/۶
	۱۹۷۰-۱۹۸۰	۴/۴	۱/۹	۴/۱	۰/۵	-۰/۶
	۱۹۸۰-۱۹۹۰	۴/۵	۱/۱	۰/۶	۰/۵	۰/۱
	۱۹۹۰-۲۰۰۰	۳/۶	۰/۸	۰/۳	۰/۵	۰/۰

Source: Bosworth and Collins (2003).

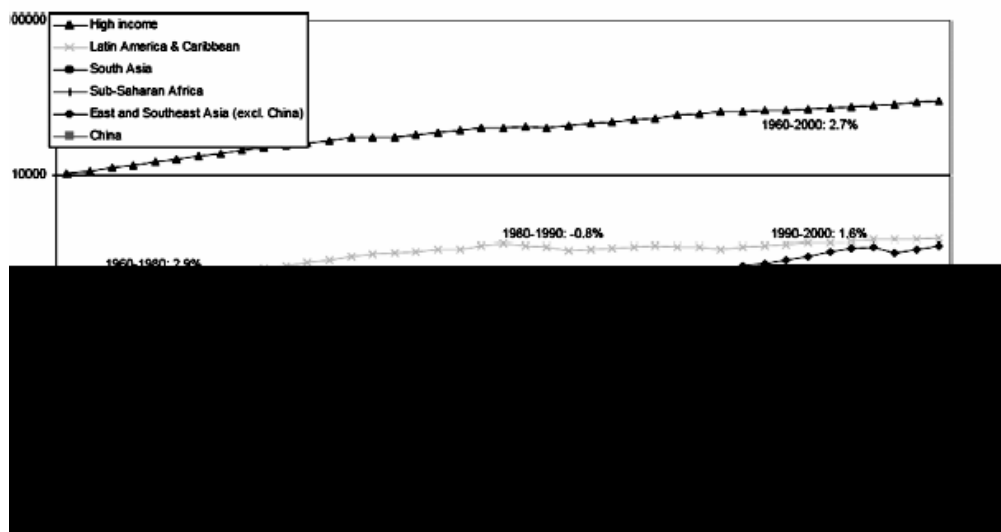
مقاله حول دو بحث اصلی تنظیم شده است. یکی آنکه تحلیل اقتصادی نئوکلاسیکی، انعطاف‌پذیرتر (غیردقیق‌تر) از آن است که عموماً طرفداران آن در قلمرو سیاستی وانمود می‌کنند. به‌ویژه، اصول اقتصادی مرتبه اول - یعنی حمایت از حقوق مالکیت، ضمانت اجرای قراردادهای، رقابت مبتنی بر بازار، انگیزه‌های مناسب، پول سالم و پایداری استقراض - را نمی‌توان متناظر با بسته‌های سیاستی یگانه و منحصر به فرد دانست. [هیچ‌گونه تناظر یگانه بین وظایف نهادها (عملکرد خوب آنها) و قالب آن نهادها وجود ندارد]. طرفداران اصلاحات آزادی عمل قابل توجهی داشته‌اند تا این اصول را به شیوه‌ای خلاقانه در قالب طراحی‌های نهادی بگنجانند که به فرصت‌ها و تنگناهای محلی حساس هستند. کشورهای موفق آنهایی هستند که از این آزادی عمل به‌نحو مطلوب بهره‌برداری کرده‌اند.

بحث دوم آن است که راه‌اندازی رشد اقتصادی و حفظ آن دو مقوله متفاوت هستند. اولی معمولاً به دامنه محدودی از اصلاحات (و اغلب غیرمتعارف) نیاز داشته و ضرورتی به به‌کارگیری کلیه ظرفیت‌های نهادی نظام اقتصادی در آن دیده نمی‌شود، اما حفظ کردن رشد از بسیاری جهات دشوارتر است، زیرا نیاز به ایجاد یک مبنای نهادی سالم در بلندمدت دارد تا بتوان از طریق آن، نظام اقتصادی را در برابر تکان‌ها ترمیم‌پذیر کرده و پویایی تولیدی را حفظ کرد. غفلت از تمایز بین این دو مقوله، مجریان اصلاحات را اسیر برنامه‌های سیاستی جاه‌طلبانه، تفکیک‌ناپذیر و غیرعملی خواهد کرد.

برنامه این مقاله از این قرار است. بخش بعدی با بررسی دستورالعمل‌های استاندارد برای رشد اقتصادی - با توجه به عملکرد اخیر نظام‌های اقتصادی - بحث را آغاز می‌کند. بخش ۳ بحث را این‌گونه بسط می‌دهد که وجود اصول اقتصادی صحیح، همواره نمی‌تواند منجر به ترتیبات نهادی منحصر به فرد و راهبردهای اصلاحی یگانه شود. بخش ۴، با استفاده از چارچوب مفهومی بخش سوم، نگاهی نو به تجربیات اخیر در حوزه رشد می‌اندازد. بخش ۵ به بررسی یک راهبرد رشد دوشاخه‌ای می‌پردازد که بین دشواری‌های راه‌اندازی رشد، و دشواری‌های حفظ آن، تمییز قائل می‌شود. بخش ۶ نیز دربردارنده ملاحظات پایانی است.



نمودار ۱. تولید ناخالص داخلی سرانه در گروه‌های مختلف کشورها (۱۹۹۵ برحسب دلار آمریکا)



۱. آنچه که می‌دانیم (شاید) آن‌گونه که می‌دانیم نباشد

سیاست توسعه همواره در معرض هوس‌ها و موج‌های زودگذر بوده است. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، شعار همه اصلاح‌طلبان اقتصادی در کشورهای فقیر، «فشار بزرگ»،^۱ برنامه‌ریزی و جانشینی واردات بود. این افکار در دهه ۱۹۷۰ جای خود را به دیدگاه‌هایی داد که بیشتر به بازار تمایل داشته و بر نقش نظام قیمت‌ها و جهت‌گیری‌های بیرونی تأکید می‌کردند.^۲ تا اواخر دهه ۱۹۸۰، هم‌گرایی قابل توجهی درباره مجموعه‌ای از اصول سیاستی حاصل شده بود که جان ویلیامسون^۳ (۱۹۹۰) آنها را «اجماع واشنگتن» نامید. این اصول هنوز هم محور برداشت‌های فعلی از چارچوب سیاستی مطلوب برای توسعه اقتصادی هستند. البته اصول مذکور، از آن زمان تا به امروز، آب و تاب و شرح و تفضیل بیشتری پیدا کرده‌اند.

ستون راست جدول ۲ فهرست اولیه ویلیامسون را نشان می‌دهد که بر انضباط مالی، پول رایج «رقابتی»، آزادسازی تجاری و مالی، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی تأکید داشت. گمان می‌شد اینها همان مؤلفه‌های اصلی چیزی باشند که کروگمان^۴ (۱۹۹۵، ص ۲۹) آن را «برتری ویکتوریایی در سیاست اقتصادی»،^۵ یعنی «بازارهای آزاد و پول پر قدرت» نامیده است. حجم این فهرست تا پایان دهه ۱۹۹۰ تحت تأثیر عقاید مؤسسات چندجانبه و اقتصاددانان حوزه سیاست‌گذاری، با

1. Big push

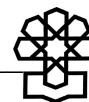
۲. ایستری (Easterly, 2001) برآوردی روشن‌گرانه و جالب از تحول تفکرات اقتصاد توسعه دارد. همچنین رجوع کنید به:

Lindauer and Pritchett, 2002 and Krueger, 1997.

3. John Williamson

4. Krugman

5. Victorian Virtue in economic Policy



اضافه کردن رشته‌ای از اصلاحات به اصطلاح «نسل دوم» - که ماهیتی نهادی‌تر داشته و معطوف به مشکلات «حکمرانی خوب» بودند - چند برابر شد. اشاره به فهرست کامل این اصلاحات اضافه بر اجماع واشنگتن، نیاز به حجم زیادی از کاغذ دارد و تازه در هر مورد، جزئیات فهرست‌ها بسته به منبع آن با یکدیگر فرق می‌کند.^۱ در ستون چپ جدول ۲ نمونه‌ای شاخص از ۱۰ قلم را (برای حفظ تقارن و همانندی آن با اجماع اولیه واشنگتن) نشان داده‌ام. این اقلام از برنامه‌های ضدفساد تا حکمرانی شرکتی و از تورهای ایمنی اجتماعی تا برنامه‌های هدفمند فقرزدایی را دربرمی‌گیرند.

جدول ۲. قواعد اقدام شایسته برای ترویج رشد اقتصادی

اجماع اولیه واشنگتن	اجماع «بسط‌یافته» واشنگتن: ۱۰ مورد قبلی به علاوه ...
۱. انضباط مالی	۱۱. حکمرانی شرکتی
۲. تغییر مسیر مخارج عمومی	۱۲. فعالیت‌های ضدفساد
۳. اصلاحات مالیاتی	۱۳. بازارهای نیروی کار انعطاف‌پذیر
۴. آزادسازی نرخ بهره	۱۴. پایبندی به اصول WTO
۵. نرخ‌های ارز واحد و رقابتی	۱۵. پایبندی به قوانین و معیارهای مالی بین‌المللی
۶. آزادسازی تجاری	۱۶. افتتاح حساب سرمایه «احتیاطی»
۷. آزادسازی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی	۱۷. نظام ارزی بدون واسطه
۸. خصوصی‌سازی	۱۸. بانک مرکزی هدفگیری تورم مستقل
۹. مقررات‌زدایی	۱۹. تورهای ایمنی اجتماعی
۱۰. حمایت از حقوق مالکیت	۲۰. کاهش هدفمند فقر

نیازی که تصور می‌شود به اصلاحات نسل دوم وجود دارد، از منابع مختلفی نشئت می‌گیرد. اول آنکه هر روز بیش از پیش معلوم می‌شود که سیاست‌های معطوف به بازار ممکن است - بدون دگرگونی‌های نهادی جدی در حوزه‌هایی همچون تشکیلات اداری تا بازارهای نیروی کار - ناکارآمد باشند. مثلاً امکان دارد اگر بازارها «چسپنده»^۲ یا به اندازه ناکافی «انعطاف‌پذیر»^۳ باشند، آزادسازی تجاری نتواند تخصیص مجدد منابع اقتصادی را به خوبی انجام دهد. دوم آنکه نگرانی وجود دارد آزادسازی مالی - در صورت فقدان یک چارچوب دقیقاً مشخص اقتصاد کلان و عدم وجود مقررات احتیاطی مناسب - باعث بروز بحران و بی‌ثباتی شدید شود. در مورد نظام‌های ارزی بدون واسطه، استقلال بانک مرکزی و پایبندی به قواعد و معیارهای مالی بین‌المللی نیز وضع بر همین منوال است. در نهایت برای پاسخ به اعتراض برخی که می‌گفتند اجماع واشنگتن، رویکرد سرریز عواید

۱. برای آگاهی از نظرات متنوع درباره آنچه که این فهرست باید دربرداشته باشد، رجوع کنید به:

Stiglitz, 1998; World Bank, 1999, Naim, 1999; Birdsall and de la Torre, 2001; Kaufmann, 2002; Ocampo, 2002; and Kuczynski and Williamson, 2003.

2. rigid

3. flexible



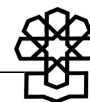
اقتصادی^۱ را نسبت به موضوع فقر اتخاذ کرده است، چارچوب سیاستی پیشنهاد شده بسط پیدا کرد تا سیاست‌های اجتماعی و برنامه‌های فقرزدایی را نیز شامل گردد.

شاید منصفانه باشد اگر بگوییم فهرست دو ستونی جدول ۲، به‌طور کلی، تفکر جریان اصلی درباره مؤلفه‌های اساسی برنامه رشد «حوالی ۲۰۰۰»^۲ را نشان می‌دهد. با چنین فهرستی که خلاف تجربه رشد معاصر دنیاست، چگونه باید رفتار کرد؟ فرض کنید که جدول ۲ را به یک مریخی باهوش نشان دادیم و از او بخواهیم سوابق رشد ثبت‌شده در نمودار ۱ و جدول ۱ را انطباق داده و استثنائاتی را که آن جدول ایجاد می‌کند، ثبت کند. او چقدر توفیق خواهد داشت که بداند کدام حوزه‌ها از دستور کار سیاستی استاندارد اقتباس شده‌اند و کدامیک خیر؟

ابتدا کشورهای کاملاً موفق آسیای شرقی را در نظر بگیرید. چون این منطقه تنها جایی است که از اوایل دهه ۱۹۶۰، عملکرد باثباتی داشته است، شاید مریخی به‌درستی حدس بزند که انطباق فراوان بین سیاست‌های این منطقه و فهرست اقلام در جدول ۲ وجود دارد، اما او حتی در بهترین حالت، ۵۰ درصد درست حدس زده است. سیاست‌های رشد کره جنوبی و تایوان - که دو مثال برجسته از حوزه رشد هستند - تعارضاتی جدی با اجماع واشنگتن دارد. هیچ‌یک از این دو کشور تا دهه ۱۹۸۰ به مقررات‌زدایی جدی یا آزادسازی نظام‌های تجاری و مالی خود اقدام نکردند. آنها هر دو به‌جای خصوصی‌سازی به‌شدت به شرکت‌های دولتی روی آوردند. کره جنوبی حتی از سرمایه‌گذاری خارجی هم استقبال نکرد. هر دو کشور مجموعه بزرگی از سیاست‌های صنعتی را وارد میدان کردند که شکل اعتباردهی مستقیم، حمایت از تجارت، یارانه دادن به صادرات، مشوق‌های مالیاتی و سایر مداخلات غیرهمسان را پیدا کرد. بنابراین شخص مریخی اگر از معیارهای اولیه اجماع واشنگتن (ستون راست از جدول ۲) استفاده کند، به کره جنوبی نمره ۵ (از ۱۰) و به تایوان (شاید) نمره ۶ خواهد داد.^۳

فاصله بین «الگوی» شرق آسیا و نیازهای روزافزون نهادی که در ستون چپ جدول ۲ نشان داده شده است، حتی بزرگ‌تر از مورد قبلی است. در جدول ۳ مقایسه‌ای کلی بین «ایدئال» استاندارد و واقعیت‌های شرق آسیا، برای تعدادی از قلمروهای نهادی مختلف - از قبیل حکمرانی شرکتی، بازارهای مالی، روابط صاحبان کسب‌وکار با حکومت و مالکیت عمومی - انجام داده‌ام. شاید شخص مریخی با مشاهده این جدول، بی‌چون و چرا نتیجه‌گیری کند که کره جنوبی، تایوان و (حتی قبل از آنها) ژاپن، بخت چندانی برای توسعه نداشته باشند. در واقع به‌هنگام بروز بحران مالی ۱۹۹۷ و

1. Trickle-down
2. Circa, 2000.
3. Rodrik, 1996b.



۱۹۹۸ نیز بسیاری از تحلیلگران، آن بحران را به مخاطره اخلاقی، «رفیق‌بازی»^۱ و سایر مشکلات ناشی از شیوه کار نهادهای آسیای شرقی نسبت دادند.^۲

فرد مریخی همچنین در مورد شکوفایی چین از اواخر دهه ۱۹۷۰ و نیز تاحدودی درباره هندوستان که هرچند رشد ضعیف‌تری داشت، اما از اوایل دهه ۱۹۸۰، رشد آن باز هم اندکی سریع‌تر شد، سردرگم خواهد شد. هرچند هر دو این کشورها گرایش خود به بازار و شرکت‌های خصوصی را در این دوره نشان دادند، اما سیاست‌گذاران آن کشورها شباهت بسیار کمی به توصیفات جدول ۲ از خود نشان دادند. هندوستان نظام سیاستی خود را به تدریج تغییر داد و بسیار کم به خصوصی‌سازی اقدام کرد. نظام تجاری آن کشور در اواخر دهه ۱۹۹۰ نیز بسیار بسته بود. چین حتی نظام حقوق مالکیت را نپذیرفت و صرفاً نظام بازار را به داربست نظام اقتصادی برنامه‌ریزی شده آویزان کرد (در ادامه در این مورد بحث خواهیم کرد). مبالغه‌آمیز نیست بگوییم که اگر نظام اقتصادی چین در چند دهه اخیر به رکود دچار می‌شد، ناظر مریخی آسان‌تر می‌توانست با به‌کارگیری راهنمایی‌های سیاستی جدول ۲، اوضاع آن کشور را توجیه کند تا اینکه بخواهد عملکرد حقیقی چین را با استفاده از آن جدول توضیح دهد.^۳

جدول ۳. بی‌قاعدگی‌های شرق آسیا

قلمرو نهادی	ایدئال استاندارد	الگوی «شرق آسیا»
حقوق مالکیت	خصوصی، تحت ضمانت اجرای حاکمیت قانون	خصوصی، اما اقتدار حکومت گاهی قانون را (به خصوص در کره) نادیده می‌گیرد
حکمرانی شرکتی	کنترل سهام‌داران (بیرونی)، حمایت از حقوق سهام‌داران	کنترل درونی
روابط صاحبان کسب‌وکار با حکومت	با حداقل مداخله، مبتنی بر قانون	تعامل نزدیک
سازمان صنعتی	بازارهای غیرمتمرکز و رقابتی با اعمال سختگیرانه ضدانحصار	ادغام افقی و عمودی در تولید (چائوبول)*؛ «کارتل‌های» تحت امر حکومت
نظام مالی	با حداقل مقررات، مبتنی بر وثیقه‌ها با آزادی ورود. نظارت احتیاطی از طریق قانون‌گذاری	ورود محدود، مبتنی بر بانک شدیداً تحت نظارت دولت، وام‌دهی دستوری، قانون‌گذاری رسمی ضعیف
بازارهای نیروی کار	بازارهای غیرمتمرکز، تثبیت‌نشده و «انعطاف‌پذیر»	اشتغال مادام‌العمر در شرکت‌های هسته‌ای (ژاپن)
جابجایی سرمایه بین‌المللی	آزادی «محتاطانه»	محدود (تا دهه ۱۹۹۰)
مالکیت عمومی	در بخش‌های مولد وجود ندارد	در صنایع بالادستی فراوان است

* Chaebol

1. Cronyism

2. Maclean, 1999, Frankel, 2000.

۳. ویتنام مثالی است که هرچند نسبت به چین بسیار کمتر شناخته شده است، اما مشخصه‌های مشابهی دارد: رشد سریع از اواخر دهه ۱۹۸۰ که در نتیجه اصلاحات نامتعارف رخ داد. ویتنام از تغییر جهت تدریجی به سمت بازار و اتکای بیشتر به شرکت‌های خصوصی بهره برده است. اما آن‌طور که برخی (Van Arkadie and Mallon, 2003) عقیده دارند، به‌سختی می‌توان نقش گسترده دولت آن کشور و ماهیت نظام حقوق مالکیت در آن را با اصول اجماع واشینگتن هم‌سو دانست.

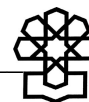


شخص مریخی شاید گنج شود که منطقه دارای بهترین تلاش - طبق جدول ۲ - یعنی آمریکای لاتین، چنین بهره اندکی در زمینه رشد اقتصادی کسب کرده باشد. کشورهایمانند مکزیک، آرژانتین، برزیل، کلمبیا، بولیوی و پرو در مدت چند سال بیش از آنچه کشورهای آسیای شرقی در چند دهه انجام داند، به آزادسازی، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی اقدام کردند. نمودار ۲ شاخص اصلاحات ساختاری را برای این کشورها و کشورهای آمریکای لاتین نشان می‌دهد که از مقاله لورا^۱ (2001a) اقتباس شده است. این شاخص در مقیاس صفر تا یک، میزان آزادسازی تجاری و مالی، اصلاحات مالیاتی، خصوصی‌سازی و اصلاحات بازار نیروی کار را اندازه‌گیری می‌کند. متوسط منطقه‌ای این شاخص، از ۰/۳۴ در سال ۱۹۸۵ به‌طور دائم افزایش یافته و به ۰/۵۸ در سال ۱۹۹۹ رسیده است. با این حال، واقعیت تکان‌دهنده نمودار ۱ آن است که نرخ رشد آمریکای لاتین، به مقداری بسیار کمتر از زمان قبل از سال ۱۹۸۰ رسیده است. مریخی حالا نمی‌داند چگونه توضیح دهد که با وجود رشد کیفیت سیاست‌های آمریکای لاتین در جدول ۲، چرا آن منطقه چنین رشد اندکی داشته است.^۲ معمای مشابهی نیز - البته شاید کوچک‌تر از این - در مورد آفریقا بروز می‌کند که نزول اقتصادی آن علی‌رغم «پیشرفت» کلی (اما کمتر چشمگیر) در محیط سیاسی، همچنان تداوم‌یافته است.^۳

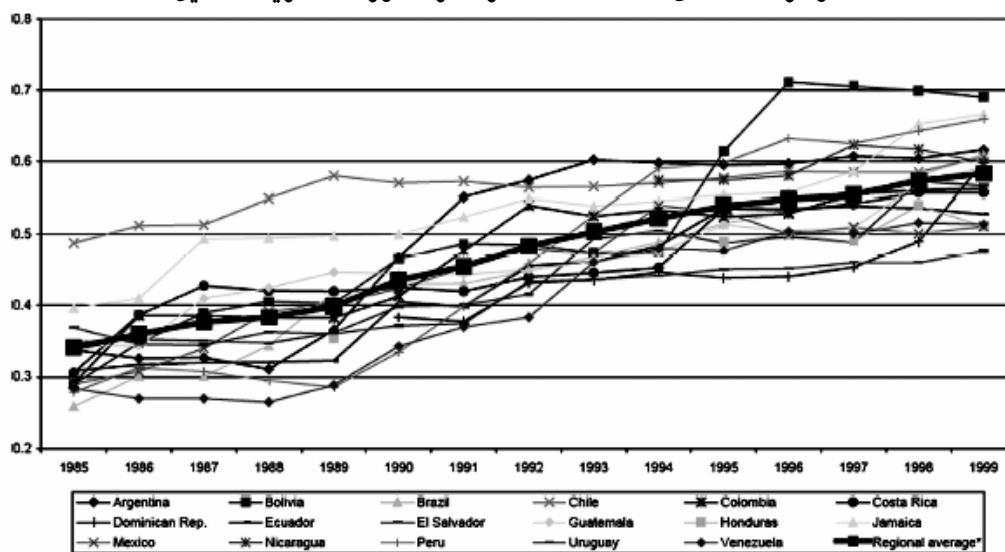
1. Lora

۲. لورا (b) (2001) دریافت که اصلاحات ساختاری ملاحظه شده در این شاخص، به روش پیش‌بینی شده با نرخ‌های رشد ارتباط دارند، اما این تأثیرات (اگر دهه قبل از ۱۹۹۰ را به‌صورت یک کل در نظر بگیریم) خیلی قوی نیستند. یک مطالعه اقتصادسنجی که از طرف لوایزا، فاین زیلبر و کالدرون (Loayza, Fajnzylber and Calderon, 2002) انجام شد نشان داد که اصلاحات آمریکای لاتین باعث افزایش قابل توجه در رشد اقتصادی منطقه شده‌اند. با این حال در آن مقاله متغیرهای دستاورد (نتیجه) همچون نسبت تجارت به GDP و نرخ‌های بدهی مالی (financial debt) به‌عنوان شاخص‌های «سیاستی» استفاده شده و به این دلیل، آن مقاله نتوانسته است مستقیماً پیوند بین عملکرد اقتصادی را با خود اصلاحات برآورد کند. برخی (Liu and Liu, 2003) هم ناکامی اجماع واشینگتن را به ناکارآمدی شرکت‌هایی که در نظام سیاستی «آشفته» قبلی تأسیس شدند و نیز به امکان‌ناپذیری سیاسی اجازه دادن به آن شرکت‌ها برای رونق گرفتن نسبت می‌دهند.

۳. برای آشنایی با آزمایش فکری مریخی به میلانویچ (Milanovic, 2003) رجوع کنید میلانویچ تأکید می‌کند که در اکثر کشورها - علی‌رغم افزایش جهانی شدن - رشد اقتصادی کاهش یافته است.



نمودار ۲. شاخص اصلاحات ساختاری در کشورهای آمریکای لاتین



Source: Lora (2001a)

مریخی موردنظر ما درمی‌یابد که سابقه رشد با برخی از اصول اقتصادی مرتبه بالاتر سازگار است که الهام‌بخشِ اجماع سیاستی استاندارد بوده‌اند. صورتِ ظاهری حقوق مالکیت، پول قدرتمند، توانایی پرداخت دیون مالی و انگیزه‌های معطوف به بازار، مؤلفه‌هایی هستند که در میان همه راهبردهای موفقیت‌آمیز رشد اقتصادی، مشترک هستند.^۱ وقتی این مؤلفه‌ها وجود نداشته باشند، عملکرد اقتصادی حتی در بهترین حالت، ضعیف خواهد بود، اما مریخی نیز باید نتیجه‌گیری کند که قائل شدن به تناظر بین ترجیحات سیاستی مفصل ما (همانند آنچه در جدول ۲ آمده است) با توفیقات اقتصادی، کاری کاملاً کامل است. او تعجب می‌کند که چطور ما نمی‌توانیم بهتر از این عمل کنیم.

۱. لری سامرز (Larry Summers, 2003) شواهد اخیر در حوزه رشد را این‌گونه خلاصه می‌کند: «نرخ رشد کشورها عمدتاً با سه عامل تعیین می‌شود: توانایی برای ادغام با اقتصاد جهانی از طریق تجارت و سرمایه‌گذاری؛ ظرفیت آنها برای تأمین مالی پایدار دولتی و ایجاد پول قدرتمند و توانایی آنها برای برقراری محیطی نهادی که در آن قراردادهای ضمانت اجرا برخوردار شده و حقوق مالکیت نهادینه شوند. من از هرکس که انکار می‌کند می‌خواهم کشوری را معرفی کند که هر سه این عوامل را برقرار کرده و باز هم به رشد چشمگیر دست‌نیافته باشد». توجه داشته باشید که این توصیه‌ها نه به صورت سیاست‌های مشخص (از قبیل تعرفه‌ها را کمتر از X درصد نگه دارید، مازاد اولیه دولت را به بیش از Y درصد برسانید، شرکت‌های دولتی را خصوصی کنید و از این قبیل)، بلکه برحسب «توانایی‌ها» و «ظرفیت‌ها» عملی کردن بعضی از دستاوردها بیان شده‌اند. در ادامه پیشنهاد خواهم کرد که این «توانایی‌ها» و «ظرفیت‌ها» را نمی‌توان با تناظری دقیق به ترجیحات استاندارد سیاستی مربوط کرد و این توانایی‌ها و قابلیت‌ها به شکل‌های مختلف قابل تحقق هستند.



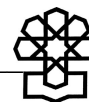
۲. تناظر نامعین از اصول اقتصادی به ترتیبات نهادی

حال بد نیست که آزمایش فکری دیگری انجام دهیم. فرض کنید یک اقتصاددان غربی در سال ۱۹۷۸ به پکن دعوت شده است تا به رهبران چین در مورد راهبردهای اصلاحی، مشاوره ارائه دهد. او چه پیشنهاد خواهد کرد و چرا؟

آن اقتصاددان درمی‌یابد که اصلاحات باید از روستاها آغاز شود، زیرا اکثریت فقرا در روستاها ساکن هستند. توصیه فوری او *آزادسازی بازارهای محصولات کشاورزی و لغو نظام دستوری دولتی* است که در آن زارعها مجبور هستند میزان مشخصی از محصول را در قیمت‌های اندک تعیین‌شده از طرف حکومت تحویل دهند، اما چون آزادسازی قیمت‌ها به‌تنهایی برای ایجاد کردن انگیزه‌های مناسب عرضه، در یک نظام مالکیت مشترک زمین کافی نیست، اقتصاددان غربی علاوه بر این *خصوصی‌سازی زمین* را نیز توصیه می‌کند. سپس او توجه خود را به تبعات گسترده‌تر آزادسازی قیمت‌های محصولات کشاورزی معطوف می‌کند. دولت وقتی که به غله ارزان دسترسی نداشته باشد، منبع درآمدی خود به شکل مالیات غیرمستقیم را از دست می‌دهد به طوری که *اصلاحات مالیاتی* نیز باید در دستور کار قرار گیرد. با توجه به افزایش قیمت مواد غذایی باید چاره‌ای نیز برای درخواست دستمزد بیشتر از طرف کارگران شهری کرد. شرکت‌های دولتی نیز در شهرها باید به *آبرشرکت‌ها* تبدیل شوند به نحوی که مدیران آنها بتوانند قیمت‌ها و دستمزدهای شرکت را به شکل متناسب تنظیم کنند.

اما حال مشکلات دیگری پدید می‌آید که باید فکری به حال آنها کرد. در یک نظام اقتصادی بسته و غیررقابتی، اختیارات کامل هیولاهای دولتی در تعیین قیمت‌ها، به معنای اعمال قدرت انحصاری است. بنابراین احتمالاً اقتصاددان غربی، *آزادسازی تجاری* را توصیه می‌کند تا تنظیم قیمت‌ها را از خارج «وارد کند». آزادسازی تجارت هم به نوبه خود به اصلاحات تکمیلی دیگری نیاز دارد. این اصلاحات باید از جنس *اصلاحات بخش مالی* باشند به طوری که واسطه‌های مالی بتوانند در انطباق‌های چاره‌ناپذیر آتی، شرکت‌های داخلی را کمک کنند. البته باید به فکر طراحی *تورهای ایمنی اجتماعی* نیز بود تا آن دسته از کارگران که موقتاً بیکار یا جابه‌جا شده‌اند در دوران گذار درآمد داشته باشند.

این حکایت را می‌توان با اضافه کردن سایر اصلاحات ضروری، شاخ و برگ داد، اما تا همین جا پیام آن آشکار شده است. امروزه کار آن اقتصاددان غربی و دستور کار اصلاحات او بسیار شبیه به اجماع واشنگتن می‌نماید (جدول ۴). استدلال وی کاملاً ظاهر فریب است و گویی وانمود می‌کند که اجماع واشنگتن اصلاً چرند نیست: آن اجماع حاصل تفکری نظام‌یافته درباره اصلاحاتی



چندبُعدی و اغلب مکمل یکدیگر است که مستلزم برقراری حقوق مالکیت، اجازه دادن به تأثیرگذاری مشوق‌های بازار و حفظ ثبات کلان اقتصادی است، اما اگرچه این برنامه اصلاحات خاص، ظاهراً روشی منطقی برای دستیابی به این اهداف به نظر می‌رسد، یگانه راه رسیدن به آن اهداف نیست. در واقع با توجه به محدودیت‌های اجرایی و سیاسی که چنین دستور کار جاه‌طلبانه‌ای ممکن است با آن روبه‌رو شود، غیرممکن نیست که راه‌های بهتری برای رسیدن به مقصود وجود داشته باشد.

جدول ۴. منطق اجماع واشنگتن و ماهیت خلاف واقعیت‌های چینی آن

مشکل	راه‌حل
اندک بودن بهره‌وری کشاورزی	← آزادسازی قیمت‌ها
مشوق‌های تولید	← خصوصی‌سازی زمین
کاهش درآمدهای مالی	← اصلاحات مالیاتی
دستمزدهای شهری	← آبرشرکتی شدن
انحصار	← آزادسازی تجاری
تجدید ساختار شرکت‌ها	← اصلاح بخش مالی
بیکاری ... و غیره	← تورهای ایمنی اجتماعی

چگونه می‌توان از این امر مطمئن بود؟ از آنجا می‌توان مطمئن بود که چین رویکردی کاملاً متفاوت را در اصلاحات در پیش گرفت، رویکردی که ماهیت آزمایشی داشت و متکی به رشته‌ای از نوآوری‌های نهادی بود و همه آن نوآوری‌ها به‌شدت از هنجارهای غربی فاصله داشتند. آنچه که درباره تحقق این نوآوری‌ها اهمیت دارد، آن است که توانستند حداقل به مدت چند دهه دقیقاً همان اهدافی را به بار بیاورند که اقتصاددان غربی آرزوی آن را دارد: مشوق‌های برخاسته از بازار، حقوق مالکیت و ثبات کلان اقتصادی. اما چینی‌ها این دستاورد را با شیوه‌ای کاملاً متفاوت و غریب به‌دست آوردند که باتوجه به شرایط تاریخی و سیاسی، مزایای بیشماری داشت.

مثلاً مقامات چینی، کشاورزی را فقط به‌صورت *حاشیه‌ای* و به‌نحوی که نظام برنامه‌ریزی را مختل نکند، آزاد کردند. به کشاورزان اجازه داده شد پس از ایفای وظایف خود نسبت به دولت در چارچوب نظام دستوری دولتی، اضافه محصول خود را آزادانه به قیمت بازار بفروشند. چنین طرحی، یک نظام هوشمندانه بود که بدون خسارت زدن به کسی، موجب کارایی شد.^۱ این طرح، به‌ویژه نوعی میان‌بر بود که باعث برطرف شدن کامل معضل لاینحلی شد که در آزادسازی عمده‌فروشی نهفته است: چگونه باید مشوق‌های خرد اقتصادی برای تولیدکنندگان مهیا کرد و در

1. Lau, Qian, and Rolan, 2000.

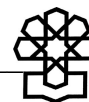


عین حال حکومت را از عواقب مالی آزادسازی، مصون نگاه داشت؟ تا زمانی که سهم حکومت به مقداری کمتر از سهم بازار کاملاً آزاد تنظیم می‌شد (به نحوی که مبادلات انجام شده در قیمت بازار در حاشیه قرار می‌گرفتند) و افزایش داده نمی‌شد (به طوری که تولیدکنندگان نگران نبودند سهمیه‌ها به دلیل مازاد بازار تدریجاً افزایش یابد)، اصلاح دو خطی^۱ چینی‌ها می‌توانست در عمل به کارآیی تخصیصی کامل منجر شود. اما آن روش، متضمن یک توزیع متفاوت فارغ از حاشیه نیز بود، توزیعی که بتواند رشته‌ای از درآمدها را برای خسارت دیدگان اولیه فراهم کند. رویکرد دو خطی سرانجام در سایر حوزه‌ها از قبیل کالاهای صنعتی (مثلاً زغال سنگ و فولاد) و بازارهای نیروی کار (قراردادهای اشتغال) نیز به کار گرفته شد. برخی عقیده دارند^۲ که برای چنین نظامی، اهمیتی خطیر داشت که فرایند اصلاحات از حمایت‌های سیاسی برخوردار باشد، شور و حال خود را حفظ کند و تبعات ناخوشایند اجتماعی را به حداقل برساند.

توضیح مهم دیگر را می‌توان در حوزه حقوق مالکیت پیدا کرد. حکومت چین به جای خصوصی سازی زمین‌ها و دارایی‌های صنعتی، نوعی ترتیبات نوآورانه و هوشمندانه نهادی را با عنوان نظام مسئولیت خانوار^۳ (که در آن زمین مطابق با بُعد خانوار به آن «تحویل داده می‌شد») و شرکت‌های شهرک و روستا^۴ (TVEs) را به اجرا درآورد. TVEها موتور رشد چین تا اواسط دهه ۱۹۹۰ بودند^۵ و سهم آنها از ارزش افزوده صنعتی، در اوایل دهه ۱۹۹۰ به ۵۰ درصد می‌رسید^۶، بنابراین بررسی دقیق‌تر آنها خالی از فایده نیست. حقوق مالکیت رسمی TVEها نه به دست بخش خصوصی و حکومت مرکزی، بلکه متعلق به جوامع محلی (شهرک‌ها و روستاها) بود. حکومت‌های محلی تمایل بسیار به رونق گرفتن این شرکت‌ها داشتند، زیرا سهم ایشان در این شرکت‌ها، مستقیماً برای آنها درآمدزایی داشت. کیان^۷ (۲۰۰۳) عقیده دارد که در شرایط خاص چین، واگذاری مستقیم حقوق مالکیت به حکومت محلی، مطمئن‌تر از تنظیم آن در قالب قانونی حقوق مالکیت خصوصی بود. کاهش کارایی به دلیل فقدان حقوق نظارت خصوصی نیز احتمالاً تا حدی به دلیل تضمین امنیت از طریق نظارت‌های حکومت محلی جبران می‌شد. به سختی می‌توان دلیل دیگری برای شکوفایی چشمگیر در سرمایه‌گذاری و کارآفرینی حاصل شده از این شرکت‌ها پیدا کرد.

کیان (۲۰۰۳) درباره مثال‌های دیگری از «نهادهای گذار» نیز صحبت می‌کند که چینی‌ها برای رونق بخشیدن به رشد اقتصادی از آنها استفاده کردند: قراردادهای مالی بین حکومت‌های مرکزی

1. Dual - track
2. Ibid
3. Household, Responsibility System
4. Township and Village Enterprises
5. Qian, 2003.
6. Lin, Cai and Li, 1996, P.180.
7. Qian

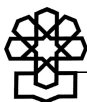


و محلی و بانکداری بی‌نشان^۱ (شاید بتوان این فهرست را با درنظر گرفتن ترتیباتی نظیر مناطق ویژه اقتصادی تکمیل کرد). نکات اصلی این تجربیات عبارت‌اند از: اول آنکه چین به نهادهای نامعمول و غیرمتعارف اتکا کرد. دوم آنکه این نهادهای نامتعارف، دقیقاً به آن دلیل کارگر شدند که نتایج متعارف به بار آوردند یعنی باعث شکل‌گیری مشوق‌های معطوف به بازار، حقوق مالکیت، ثبات کلان اقتصادی و از این قبیل شدند. سوم اینکه به‌سختی بتوان - با توجه به رشد خارق‌العاده چین - ادعا کرد که مجموعه‌ای متعارف‌تر از «بهترین تجربیات» ترتیبات نهادی، لزوماً می‌توانست به نتیجه‌ای بهتر از این بینجامد.

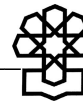
تجربه چین کمک می‌کند تا مسائل این حوزه را بهتر درک کنیم زیرا نوآوری‌های نهادی چینی‌ها و عملکرد رشد چینی‌ها، هر دو کاملاً عاری از ابهام هستند. اما دستاورد چین با سیاست‌های نامتعارف رشد را نمی‌توان عجیب دانست؛ درواقع چنین دستاوردهایی بیشتر به قاعده شبیه هستند تا به استثنا. سایر آشفته‌گی‌های آسیای شرقی را نیز که قبلاً (جدول ۳) تشریح شد، می‌توان به‌مثابه بخشی از همین الگو دانست: اقدامات نامتعارف در خدمت اصول صحیح اقتصادی. در جدول ۵ برخی از مثال‌های غیرچینی را خلاصه کرده‌ام.

مثلاً مورد نظارت‌های مالی را درنظر بگیرید. قبلاً گفتم که معدودی از کشورهای شرق آسیا، در مراحل اولیه فرایند توسعه خود، آزادسازی مالی را به‌طور گسترده به اجرا درآوردند. نرخ‌های بهره همچنان در مقادیر کمتر از حد تسویه بازار نگه‌داشته می‌شد، ورود رقابتی (از سوی واسطه‌های داخلی یا خارجی) تقریباً ممنوع بود. به‌آسانی می‌توان فهمید که چرا این اقدامات از لحاظ اقتصادی مفید بودند. جدول ۵، شرح موضوع را که توسط هلمان، موردوک و استیگلitz^۲ (۱۹۹۷) خلاصه شده است، ارائه می‌کند. ایشان اصطلاح «مانع مالی»^۳ را برای الگوی آسیایی برگزیدند. هلمان و همکاران او عقیده دارند هنگامی که اطلاعات ناقص شایع شود و میزان پس‌اندازها کمتر از حد بهینه باشد، ایجاد کردن اندکی رانت برای بانک‌ها می‌تواند آثار تشویقی سودمندی داشته باشد. این رانت‌ها بانک‌ها را ترغیب به نظارت دقیق‌تر بر قرض‌گیرندگان کرده (چرا که حالا امکان خسارت بیشتری وجود دارد) و تلاش برای بسیج سپرده‌ها را زیاد می‌کند (زیرا حالا رانت‌هایی از این سپرده‌ها قابل استخراج است). کیفیت و میزان مداخله مالی می‌تواند هر دو بیش از حالت آزادسازی مالی باشد. این آثار مفید احتمالاً هنگامی اهمیت بیشتر پیدا می‌کنند که چشم‌انداز نهادی موجود، خواص ویژه‌ای داشته باشد (مثلاً هنگامی که دولت در منافع خصوصی «سهیم نباشد» و حساب سرمایه خارجی محدود باشد. به دو ستون آخر جدول ۵ توجه کنید). هنگامی که این شرایط اولیه

1. Anonymous banking
2. Hellmann, Murdock and Stiglitz
3. Financial restraint



برقرار باشند، منطق اقتصادی حاکم بر مانع مالی، کاملاً اکتعاع‌کننده است. دومین دسته توضیحات در جدول ۵، برخاسته از تجربه تایوان و کره جنوبی در زمینه سیاست صنعتی است. حکومت‌های این کشورها توصیه‌های متعارف را - که باید رویکرد با حداقل مداخله را نسبت به شرکت‌های خود در پیش بگیرند - نادیده گرفته و فعالانه برای هماهنگ کردن سرمایه‌گذاری‌های خصوصی در بخش‌های هدف‌گیری شده تلاش کردند. یکبار دیگر بد نیست که برای توجیه این رویکرد، به الگوهای اقتصادی متوسل شویم. در مقاله‌ای در سال ۱۹۹۵ اظهار کردم که حضور هم‌زمان صرفه‌های به مقیاس و پیوندهای بین صنایع^۱ می‌تواند بازده سرمایه‌گذاری‌های خصوصی در فعالیتهای نامتعارف را به میزانی کمتر از بازده اجتماعی برساند. سیاست صنعتی را می‌توان به مثابه یک «ابزار هماهنگ‌سازی» برای تشویق به سرمایه‌گذاری‌های مفید به حال جامعه دانست. به خصوص، جامعه‌پذیر کردن مخاطرات سرمایه‌گذاری - از طریق ضمانت‌های غیرمستقیم - می‌تواند علی‌رغم مخاطره اخلاقی که به دنبال دارد، از لحاظ اقتصادی مفید باشد. با این حال، باز هم باید به ملاحظات خاص و نهادهای مکملی توجه داشت که برای کارآمد شدن این رویکرد، باید وجود داشته باشند (جدول ۵).

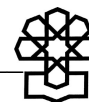


جدول ۵. درک / عقلایی کردن ناهنجاری‌های صنعتی: چهار شرح

هدف	مشکل چیست؟	واکنش نهادی	پیش‌نیازها	مکمل‌های نهادی
تعمیق مالی (بسیج پس‌اندازها و مداخله کارا)	اطلاعات نامتقارن (سرمایه‌گذاران بیش از اعتباردهندگان درباره طرح‌ها اطلاع دارند) و مسئولیت محدود	«مانع مالی» (هلمان، موردوک و استیگلیتز، ۱۹۷۰): • نرخ‌های سپرده کنترل‌شده و محدودیت ورود؛ • ایجاد رانت‌هایی برای مدیریت بهتر مخاطرات اوراق بهادار، نظارت بهتر بر بنگاه‌ها و افزایش بسیج سپرده‌ها از طرف بانک‌ها	توانایی نگاه داشتن مانع درحد <i>متعالی</i> ؛ نرخ‌های بهره حقیقی مثبت؛ ثبات کلان اقتصادی، جلوگیری از افتادن دولت به دام ذی‌نفعان مالی	تأمین مالی: بازارهای مالی تحت نظارت زیاد (فقدان بازارهای وثیقه و حساب‌های بسته سرمایه به‌منظور جلوگیری از زدوبند و رانت‌جویی)؛ سیاست: «خودمختاری» دولت برای ممانعت از شکل‌گیری «سرمایه‌داری رفیق‌بازانه».
تشویق سرمایه‌گذاری و کارآفرینی در فعالیت‌های غیرمتعارف	صرفه‌های به مقیاس به همراه پیوندهای بین صنایع، موجب کاهش بازده کارآفرینی یا سرمایه‌گذاری خصوصی به کمتر از بازده اجتماعی	«سیاست صنعتی به‌عنوان یک روش هماهنگ‌کننده» (رودریک، ۱۹۹۵): • یارانه‌های اعتباری (کره) و مشوق‌های مالیاتی (تایوان) در بخش‌های منتخب • حمایت از بازار داخلی به همراه یارانه‌های صادراتی • تأسیس شرکت‌های عمومی برای تولیدات بالادستی • اعمال فشار و زبان‌بازی‌های مقامات سیاسی • جامعه‌پذیر کردن مخاطره سرمایه‌گذاری از طریق ضمانت‌های ضمنی سرمایه‌گذاری	زیاد بودن سرمایه انسانی در مقایسه با سرمایه‌های مادی یک نظام اداری نسبتاً کارآمد برای انتخاب طرح‌های سرمایه‌گذاری	تجارت: نیاز به ترکیب کردن حمایت از واردات (در بخش‌های منتخب) با قرار گرفتن در معرض رقابت در بازارهای صادراتی به‌منظور تمیزدادن بنگاه‌های کم‌بهره‌ور از پربهره‌ور روابط حکومت با صاحبان کسب‌وکار: «خودمختاری ریشه‌دار» برای برقراری تعامل نزدیک و مبادله اطلاعات، درعین ممانعت از افتادن دولت به ورطه «سرمایه‌داری رفیق‌بازی».



مکمل‌های نهادی	پیش‌نیازها	واکنش نهادی	مشکل چیست؟	هدف
<p>حکمرانی شرکتی: کنترل داخلی به‌منظور فراهم کردن مشوق‌هایی برای انباشت مهارت‌های مدیریتی در بلندمدت</p> <p>بازارهای نیروی کار: اشتغال مادام‌العمر و اتحادیه‌گرایی شرکتی به‌منظور ایجاد کار گروهی همکارانه</p> <p>بازارهای مالی: نظام بانکی مرکزی برای منضبط کردن بنگاه‌ها و کاهش تبعات مخاطره اخلاقی ناشی از کنترل داخلی</p> <p>سیاست: «کثرت‌گرایی اداری» (قانون‌گذاری، حفاظت) به‌منظور توزیع مجدد منافع به نفع بخش‌های کمتر مولد و متعارف</p>	<p>تطابق (ناخواسته) با ترتیبات نظامی بسیج نیروها در ژاپن</p>	<p>«سلسله مراتب افقی» (آئوکی ۱۹۹۷)</p>	<p>موازنه بین مشارکت در اطلاعات (کار با یکدیگر) و صرفه‌های تخصصی شدن (وظایف تخصصی)</p>	<p>سازمان‌دهی کارای تولید در محل کار</p>
<p>بازارهای نیروی کار دوگانه:</p> <p>تفکیک بین نیروی کار مرد و زن، به‌گونه‌ای که افزایش اشتغال زنان در EPZ (منطقه رسیدگی صادراتی) نتواند دستمزدها را در سایر بخش‌های نظام اقتصادی افزایش دهد.</p>	<p>حفظ رونق؛ عرضه با کشش سرمایه‌گذاری خارجی، دسترسی به بازار ترجیحی در اتحادیه اروپا</p>	<p>منطقه فراوری صادراتی [رودریک، (1999a, 1999b)].</p>	<p>منافع رقبای محصولات وارداتی، از لحاظ سیاسی قوی بوده و در تضاد با آزادسازی تجاری است</p>	<p>کاستن از گرایش‌های ضد صادراتی</p>



توضیح سوم در جدول ۵، به ژاپن مربوط شده و تشکیلات داخلی محل کار را با اقتباس از کار آئوکی^۱ (۱۹۹۷) مورد توجه قرار می‌دهد. آئوکی مبانی نهادی توفیق عجیب و غریب ژاپن پس از جنگ جهانی دوم را توصیف می‌کند که چگونه آن کشور از طریق یک مجموعه ترتیبات - که برای بسیج منابع در زمان جنگ و کنترل متمرکز منابع تدارک دیده شده بود - تکامل پیدا کرد. ایشان در بررسی سازمان‌دهی کارا، از ترتیبات «سلسله مراتب افقی» و در بررسی توزیع مجدد منابع از بخش‌های پیشرفته به عقب مانده از ترتیبات «کثرت‌گرایی اداری»^۲ نام می‌برد و از رهیافت تمرکزگرایی تیمی در این بررسی‌ها استفاده می‌کند او از این ترتیبات به‌عنوان راه‌حل مشکلات خاص اطلاعاتی و توزیعی، که ژاپن پس از جنگ جهانی دوم با آنها روبه‌رو بود، یاد می‌کند. با این حال، آئوکی برخلاف نویسندگان قبلی، سازگاری بین نهادها و چالش‌های اقتصادی ژاپن را ناخواسته و مبتنی بر خوش‌اقبالی آن کشور می‌داند.

اما شخصاً به هیچ وجه عقیده ندارم که چنین پدیده‌ای صرفاً به آسیای شرقی مربوط است. یکی از مثال‌های جالب درباره نوآوری نهادی، مربوط به جزیره موریس^۳ است.^۴ موریس بخش اعظم توفیق خود در دهه ۱۹۷۰ را مدیون ایجاد یک منطقه فرآوری صادراتی^۵ (EPZ) بود که رونق صادرات پارچه‌های اروپایی را محقق کرد. با این حال، موریس به‌جای آزادسازی نظام تجارت در مرزهای خود، این EPZ را با یک بخش داخلی تلفیق کرد که تا اواسط دهه ۱۹۸۰ به‌شدت تحت حمایت بود و میراث سیاست‌های صنعتی شدن به روش جانشینی واردات (ISL) بود که در دهه ۱۹۶۰ اتخاذ شده بود. گروه صنعتی که با این سیاست‌ها شکل گرفت، طبیعتاً مخالف آزاد کردن نظام تجاری بود. طرح EPZ شیوه جالبی برای این مشکل ابداع کرد.^۶ ایجاد EPZ، بدون آنکه حمایت از گروه‌های جانشینی واردات را قطع کند، فرصت‌های سودآور جدیدی را به‌وجود آورد. چندبخشی شدن بازارهای نیروی کار نیز در این زمینه بسیار حیاتی بود، زیرا مانع تأثیرپذیری EPZ (که عمدتاً زنان را به استخدام درآورده بود) از افزایش دستمزدها در سایر بخش‌های نظام اقتصادی و همچنین از صنایع مبتنی بر جانشینی واردات که مزیت نسبی نداشتند، می‌گشت. فرصت‌های سودآور جدید در حاشیه ایجاد شدند و به فرصت‌های قبلی آسیب وارد نکردند. این ابتکار را می‌توان از لحاظ مفهومی تا حد زیادی به اصلاحات دوخطی چینی‌ها - که قبلاً توصیف شد - شبیه دانست. با این حال EPZ برای رسیدن به نتایج موردنظر خود، به منابع مالی قابل سرمایه‌گذاری، تخصص‌های صادرات‌محور و دسترسی به بازارهای خارجی هم نیاز داشت که با بهبود رابطه مبادله، کمک

1. Aoki

2. Team-Centered

3. Mauritius

4. Rodrik, 1999a.

5. Wellisz and Saw, 1993.

6. Export-processing Zone.



گرفتن از کارآفرینان هنگ‌کنگی و دسترسی به بازارهای ترجیحی در اروپا فراهم شد.^۱ در بررسی مواردی از این قبیل، همواره خطر نسبت دادن توفیقات بیش از حد و مبالغه وجود دارد. به‌ویژه باید از چند اشتباه دوری کنیم. اول آنکه نمی‌توان به راحتی گمان کرد نهادها به‌خاطر وظایفی (کارکردهایی) که دارند، شکل مناسب را پیدا خواهند کرد (خطای کارکردی).^۲ بررسی آئوکی درباره ژاپن، مثال خوبی است که نشان می‌دهد امکان دارد سازگاری بین شکل نهاد و کارکرد آن، پیامد ناخواسته عوامل تاریخی باشد. دوم آنکه درست نیست پیامدهای خوشایند مواردی را که شرح داده شد، صرفاً به عجیب بودن روش آنها نسبت دهیم (خطای توجیه پس از وقوع).^۳ در بسیاری از بررسی‌هایی که درباره توفیق آسیای شرقی انجام شده است، به مؤلفه‌های متعارف - از قبیل محافظه‌کاری مالی، سرمایه‌گذاری در منابع انسانی و جهت‌گیری‌های صادراتی - اشاره شده است [مثل بانک جهانی (۱۹۹۳)]. همان‌گونه که خواهیم گفت، ویژگی‌های عجیب نهادی در شرق آسیا، اکثراً هنگامی که در کشورهای دیگر به‌کار رفته‌اند، موجب نتایج معکوس شده‌اند. مطمئناً چنین نیست که همه ناهنجاری‌ها، کارکرد اقتصادی دارند.

نکته اصلی که از این توصیفات یاد می‌گیریم، دوری از خطاهای مذکور است و به نوعی، با «انعطاف‌پذیری» ساختارهای نهادی - که اقتصاد نئوکلاسیک از آن جانبداری می‌کند - ارتباط دارد. همه ویژگی‌های عجیب نهادی را که ذکر شد، می‌توان سازگار با توجیهات اقتصاد نئوکلاسیک («اقتصاد خوب»)^۴ دانست و از طریق آن به‌خوبی آنها را درک کرد. تحلیل‌های اقتصادی نئوکلاسیک، شکل ترتیبات نهادی یا وظایف آنها را تعیین نمی‌کند. تجربه چین و سایر مواردی که بحث شد نشان می‌دهد که اصول مرتبه بالاتر برای مدیریت صحیح اقتصادی، نمی‌تواند متناظر با ترتیبات نهادی منحصر به فرد باشد.

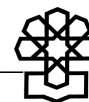
درواقع اصولی از قبیل مشوق‌های مناسب، حقوق مالکیت، پول سالم و توانایی پرداخت دیون مالی، همگی فارغ از نهادها بیان می‌شوند. ما نیاز به عملیاتی کردن این اصول از طریق مجموعه‌ای از اقدامات سیاستی داریم. تجربیات شرح داده شده در این مقاله نشان می‌دهند که ممکن است چندین راه برای تعیین قالب این اصول و جای دادن آنها در ترتیبات نهادی وجود داشته باشد. قالب‌های مختلف - بسته به موانع سیاسی شایع، میزان شایستگی اجرایی و شکست‌های بازار - هریک منافع و هزینه‌های خود را دارند. چشم‌انداز نهادی از پیش موجود که معمولاً هم موانع و هم فرصت‌ها را مشخص کرده، میان‌رُهای خلاقانه یا آزمون‌های جسورانه را ضروری می‌کند. از این منظر، «هنر» اصلاحات، متشکل از انتخاب مناسب از میان فهرست بالقوه بسیار مفصلی از

1. Rodrik, 1999a, subramanian and Roy 2003.

2. The functionalist fallacy

3. The ex-post rationalization fallacy

4. Good economics



طراحی‌های نهادی است.

نتیجه مستقیم این بحث آن است که فقط تطابق ضعیفی بین اصول مرتبه بالاتر اقتصاد نئوکلاسیک و توصیه‌های سیاستی ویژه در فهرست متعارف می‌توان پیدا کرد (که در جدول ۲ به تفصیل نشان داده شد). برای اطمینان از این واقعیت، مثلاً یکی از به‌ظاهر مطمئن‌ترین توصیه‌های آن فهرست یعنی لزوم آزادسازی تجاری را در نظر بگیرید. آیا می‌توان گزاره «آزادسازی تجاری برای عملکرد اقتصادی مفید است» را از اصول اولیه اقتصاد نئوکلاسیک استخراج کرد؟ بله، اما به شرطی که چند شرط جانبی برقرار باشد:

- آزادسازی باید کامل باشد یا در غیراین‌صورت، کاهش در محدودیت‌های وارداتی را با توجه به ساختار بالقوه پیچیده خاصیت جانشینی و مکمل بودن در میان کالاهای مقید شده، باید مدنظر داشت.^۱
- از منظر اقتصاد خرد هیچ‌گونه کاستی بازارها - به‌جز محدودیت‌های تجاری موردنظر - نباید وجود داشته باشد یا اگر نواقصی هست، آن دسته از اقدامات بهینه دوم که به اجرا درمی‌آیند نباید آثار نامطلوب داشته باشند.^۲
- نظام اقتصادی داخلی باید در مقایسه با بازارهای جهانی، «کوچک» باشد یا در غیراین‌صورت، آزادسازی نباید آن نظام را دچار یک «تعرفه بهینه» خسارت بار کند.^۳
- نظام اقتصادی باید در اشتغال کامل باشد یا در غیر این‌صورت، مقامات پولی و مالی باید ابزارهای کارآمدی برای مدیریت تقاضا در دست داشته باشند.
- در مجموع آثار توزیع درآمدی آزادسازی نباید از طرف مردم ناخوشایند ارزیابی شود و اگر این‌گونه باشد، لازم است طرح‌های جبرانی انتقال مالیاتی به اجرا درآید تا بار مالی بر مردم را به اندازه کافی کم کند.^۴
- نباید اثر ناگواری بر توازن مالی برجای بماند یا اگر چنین نشود، باید جایگزین و روش‌های

۱. نوشته‌های نظری بسیار زیادی درباره اصلاح تجاری نسبی وجود دارد که دشواری دستیابی به توصیفی عاری از ابهام از آثار رفاهی آزادسازی ناکامل را نشان می‌دهند. مثلاً رجوع کنید به:

Hatta, 1997, Anderson and Neary, 1992, and Lopez and Panagariya, 1992.

برای آشنایی با تحلیل کاربردی تعادل عمومی، از چگونگی پیچیده شدن اصلاحات تجاری به دلیل این موضوعات، رجوع کنید به: Harrison, Rutherford and Tarr, 1993.

۲. برای آشنایی با شرح تجربی جالبی درباره آزادسازی تجاری و آثار بیرونی نامطلوب آن بر محیط زیست، رجوع کنید به: Lopez, 1997.

۳. چنین چیزی یک کنجکاو نظری نیست. بعضی (Gilbert and Varangis, 2003) عقیده دارند که آزادسازی صادرات کاکائو در کشورهای غرب آفریقا باعث کاهش قیمت جهانی کاکائو شده و فایده اصلی آن، نصیب مصرف‌کنندگان در کشورهای پیشرفته شده است.

۴. الگوی متعارف اسب بارکش تجارت بین‌الملل، الگوی بهره‌مندی از عوامل تولید و قضیه استاپلر - ساموئلسون پیرامون آن، همگی با پیش‌بینی‌های دقیق درباره آثار توزیعی آزادسازی واردات («اثر بزرگ‌نمایی») همراه هستند.



مدبرانه‌ای برای تعدیل درآمدهای از دست رفته مالی اتخاذ شود.

• آزادسازی باید از لحاظ سیاسی پایدار بوده و در نتیجه اعتبار کافی داشته باشد به طوری که عوامل اقتصادی دچار واگم نبوده یا معکوس شدن اوضاع را پیش‌بینی نکنند.^۱ اگر شواهد قانع‌کننده‌ای وجود داشته باشد که ثابت کند آزادسازی تجاری می‌تواند به شکلی حساب‌شده به بهبود عملکرد اقتصادی بینجامد، می‌توان از همه عوارض جانبی آن صرف‌نظر کرد، اما حتی درباره این سیاست نسبتاً مورد قبول، ظاهراً شواهد عاری از ابهام چندانی در دست نیست.^۲

درواقع حقیقت از این قرار است که حتی ساده‌ترین توصیه‌های سیاستی - یعنی «تجارت خارجی را آزاد کنید» - مشروط به تعداد زیادی از ملاحظات درباره شرایط اقتصادی و سیاسی اجرای این سیاست است.^۳

این‌گونه ملاحظات معمولاً به شکل ضمنی مطرح می‌شوند و نمایش آشکار آنها مزایای مضاعف دارد: ما را از برخی میداین مین که در انتظار توصیه‌های متعارف است، آگاه می‌سازد و باعث راه افتادن تفکر خلاقانه در مورد گزینه‌های دیگر (از قبیل چین) می‌شود که می‌توانند آثار میداین مین را کم‌اثر کنند. اما اگر توصیه سیاستی به شکل غیرمشروط - همانند اجماع واشنگتن - ارائه شود، خطر بزرگ آن است که شاید پیش‌شرط‌های توصیه سیاستی با بعضی از شرایط بالقوه متنوع کشورهای جهان در تقابل باشند.

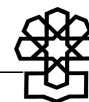
این بحث را در جداول ۶، ۷ و ۸ خلاصه کرده‌ام که به ترتیب به سیاست خرد اقتصادی، سیاست کلان اقتصادی و سیاست اجتماعی می‌پردازند. هر جدول شامل سه ستون است. اولین ستون هدف نهایی هر سیاست و ترتیبات نهادی در سه قلمرو را نشان می‌دهد. بنابراین سیاست‌های اقتصاد خرد، با هدف دستیابی به کارایی ایستا و پویا در تخصیص منابع طراحی می‌شوند. سیاست‌های اقتصاد کلان با هدف ثبات اقتصاد کلان و مالی به اجرا درمی‌آیند. هدف سیاست‌های اجتماعی،

۱. کالوو (Calvo, 1989) اولین کسی بود که فقدان اقدامات قابل قبول را به‌مثابه اختلال زمانمند به حساب آورد. علاوه بر این، رودریک (۱۹۹۱) را ببینید.

2. See Rodriguez and Rodrik, 2001; Vamvakidis, 2002; and Yanikkaya, 2003.

۳. مطالعات تجربی اخیر، توجه به آثار غیرخطی آزادسازی تجاری را شروع کرده‌اند. آقیون و همکاران (Aghion et. al, 2003) در بررسی آزادسازی تجاری هندوستان، دریافت که آزادسازی ظاهراً آثار متفاوتی بر بنگاه‌های هندی داشته و آن آثار به قابلیت‌های بنگاه‌ها و مقررات بازار نیروی کار بستگی داشته‌اند. بنگاه‌هایی که نزدیک به مرز امکانات فناورانه بوده و در ایالت‌های دارای مقررات «انعطاف‌پذیرتر» واقع بودند، واکنشی مطلوب نشان دادند. در حالی که سایر بنگاه‌ها وضعیت مناسبی پیدا نکردند. همچنین برای آشنایی با مجموعه‌ای جالب از مطالعات کشوری که به ماهیت واکنش‌های نظام‌های اقتصادی به آزادسازی تجاری می‌پردازد، رجوع کنید به هلینر (Helleiner, 1994).

۴. شاید به همین دلیل باشد که بحث‌های سیاستی درباره توصیه‌های متعارف - از قبیل آزادسازی تجاری و خصوصی‌سازی - امروزه اکثراً به شکل مدون و شسته رفته ارائه می‌شوند: «سیاست X نوساداری همه دردها نیست و برای آنکه کارگر افتد، باید با اصلاحاتی در حوزه‌های a, b, c, d و غیره همراه باشد».



کاهش فقر و حمایت‌های اجتماعی است.

ستون بعدی، برخی از اصول مراتب بالاتر را نشان می‌دهد که در تحلیل‌های اقتصادی مطرح می‌شوند. کارایی تخصیصی، نیاز به حقوق مالکیت، حاکمیت قانون و مشوق‌های مناسب دارد. ثبات کلان و مالی، به پول سالم، توانایی بازپرداخت دیون و قانون‌گذاری احتیاطی نیاز دارد. شمول اجتماعی^۱ مستلزم مناسب بودن انگیزه‌ها و هدف‌گذاری صحیح است. اینها را می‌توان «اصول جهان‌شمول» مدیریت شایسته اقتصادی دانست. جهان‌شمول بودن این اصول به آن معناست که تقریباً هیچ کشوری بدون رعایت حساب شده آنها نمی‌تواند توفیق یابد. کشورهای که به این اصول پایبند بوده‌اند - صرف‌نظر از میزان نامتعارف بودن روش اجرای آن اصول - عملکرد خوبی داشته‌اند، در حالی که کشورهای بی‌اعتنا به این اصول، معمولاً عملکرد ضعیفی از خود نشان داده‌اند.

جدول ۶. اصول اقتصادی شایسته و نظایر نهادی آن: اقتصاد خرد

تنوع قابل قبول در ترتیبات نهادی	اصول جهان‌شمول	هدف
<p>- کدام نوع حقوق مالکیت؟ خصوصی، عمومی، تعاونی؟</p> <p>- کدام رژیم حقوقی؟ حقوق عرفی؟ حقوق مدنی؟ اقتباس یا ابداع؟</p> <p>- موازنه صحیح بین رقابت بازار غیرمتمرکز و مداخله عمومی چگونه است؟</p> <p>- کدام یک از انواع نهادهای مالی یا حکمرانی شرکتی برای بسیج پس‌اندازهای داخلی مناسب‌تر هستند؟</p> <p>- آیا بخش عمومی باید نقشی در جذب فناوری یا ایجاد آن (مثلاً «حمایت» از IPR) داشته باشد؟</p>	<p>حقوق مالکیت: حصول اطمینان از آنکه سرمایه‌گذاران بالقوه و فعلی، می‌توانند بازده سرمایه‌گذاری‌های خود را به‌دست آورند</p> <p>انگیزه‌ها: همسو کردن انگیزه‌های تولیدکنندگان با هزینه‌ها و منافع اجتماعی</p> <p>حاکمیت قانون: فراهم کردن مجموعه‌ای از قوانین شفاف، باثبات و قابل پیش‌بینی</p>	<p>کارایی تولیدی (ایستا و پویا)</p>



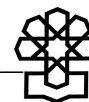
جدول ۷. اصول اقتصادی شایسته و نظایر نهادی آن: اقتصاد کلان

تنوع قابل قبول در ترتیبات نهادی	اصول جهان شمول	هدف
<ul style="list-style-type: none"> - بانک مرکزی تا چه حد باید مستقل باشد؟ - نظام ارزی مناسب (برحسب دلار، قابل تنظیم، شناور تحت کنترل، کاملاً شناور) کدام است؟ - آیا سیاست مالی باید منطبق بر قانون باشد و اگر این‌گونه باشد، قوانین مناسب کدامند؟ - اندازه مناسب برای بخش عمومی چقدر است؟ - ابزار نظارتی مناسب برای نظام مالی کدام است؟ - روش نظارتی مناسب برای مبادلات حساب سرمایه کدام است؟ 	<p>پول سالم: نقدینگی را به میزانی بیش از تقاضای اسمی پول در یک نرخ تورم معمول، زیاد نکنید.</p> <p>پایداری مالی: مطمئن شوید که بدهی‌های دولتی در قیاس با حجم اقتصاد ملی، در حدی «معقول» و باثبات نگه‌داشته می‌شود.</p> <p>قانون‌گذاری احتیاطی: نظام مالی را از ریسک‌های بیش از حد بازدارید.</p>	ثبات مالی و ثبات کلان اقتصادی

جدول ۸. اصول اقتصادی شایسته و نظایر نهادی آن: سیاست اجتماعی

تنوع قابل قبول در ترتیبات نهادی	اصول جهان شمول	هدف
<ul style="list-style-type: none"> - نظام مالیاتی تا چه حد باید پیشرفته باشد؟ - نظام‌های بازتنسنگی باید خصوصی باشند یا عمومی؟ - مداخلات مناسب کدامند: نظام آموزشی؟ دسترسی به امکانات سلامت؟ دسترسی به اعتبار؟ بازارهای نیروی کار؟ نظام مالیاتی؟ - نقش «صندوق‌های اجتماعی» چیست؟ - آیا توزیع مجدد امتیازات (اصلاحات ارضی و امتیازات یا ثروت‌های زمان تولد) لازم هستند؟ - سازمان‌دهی بازارهای نیروی کار: غیرمتمرکز یا تثبیت‌شده؟ - الگوهای ارائه خدمات: NGOها، ترتیبات مشارکتی، غیره 	<p>هدف‌گذاری: برنامه‌های توزیع دوباره باید تا حد امکان فقط به گروه هدف کمک کنند.</p> <p>انطباق انگیزشی: برنامه‌های توزیع مجدد باید اختلالات انگیزشی را به حداقل برسانند.</p>	عدالت توزیعی و تخفیف فقر

- از زاویه دید سیاست‌گذاران مشکل آن است که این اصول جهان‌شمول، آن‌طور که گفته می‌شوند قابل عملی شدن نیستند. درواقع، پاسخ به سؤالات حقیقی که ذهن سیاست‌گذاران را به خود مشغول کرده است - سؤالاتی از این قبیل که نظام اقتصادی را چقدر باید در معرض رقابت



خارجی قرار دهیم، آیا نرخ‌های بهره را آزاد بگذاریم یا خیر، آیا باید به مالیات بر درآمد تکیه کرد یا به VAT و موارد دیگری که در ستون سوم جداول ۶، ۷ و ۸ آورده شده‌اند - نمی‌تواند مستقیماً از این اصول استخراج شود. به این ترتیب، ترتیبات نهادی متنوعی لازم هستند که با اصول جهان‌شمول و از مرتبه بالاتر سازگار باشند.

جداول مزبور معلوم می‌کند که چرا توصیه‌های متعارف (جدول ۲) همبستگی ناچیزی با عملکرد اقتصادی کشورهای مختلف دارد. در نسخه‌های مختلف اجماع واشنگتن، سعی شده است که حداقل ستون‌های دوم و سوم از جداول مزبور، کم‌رنگ جلوه داده شود. مشاوران سیاستی نیز بسیار عجولانه از اصول مراتب بالاتر در ستون دوم، به نتیجه‌گیری یا موضع‌گیری‌های غیرمشروط درباره پرسش‌های عملکردی خاص در ستون ۳ رسیده‌اند و چون توصیه‌های ایشان به نتایجی نامطلوب ختم شده است، حتی پا را فراتر گذاشته به توصیه‌هایی که مشخصاً به نهادهای خاص بزرگ‌تر مربوط بوده است (مثلاً «اصلاحات نسل دوم») روی آورده‌اند. به این ترتیب، اقتصاد شایسته به حوزه‌های نامربوط کشیده شده است.

تأکید می‌کنم که چنین بحثی اصلاً ارتباطی به مزایای تدریج‌گرایی^۱ در مقایسه با شوک‌درمانی ندارد. در واقع، مجموعه عقایدی که ارائه می‌کنم عمدتاً معطوف به بحث‌های قدیمی بین طرفداران این دو نحله فکری است.^۲ در راهبرد تدریج‌گرایی فرض می‌شود سیاست‌گذاران درباره آن دسته از ترتیبات نهادی - که در نهایت به دنبال آن هستند - بینش مناسبی دارند، اما به دلایل سیاسی و سایر علل، فقط می‌توانند گام به گام در آن جهت پیش بروند. اما موضوع از این قرار است که عدم اطمینان قابل ملاحظه‌ای نسبت به ماهیت آن ترتیبات نهادی وجود دارد و به این دلیل، فرایند لازم برای حرکت در آن جهت، بیشتر فرایند «جست‌وجو و کشف» است تا فرایند تدریج‌گرایی. در مواقعی که تغییر سیاست‌ها منجر به آشکار شدن اطلاعات شده و اصلاحات کوچک مقیاس سیاستی، اطلاعات مناسبی درباره خطر شکست را آشکار می‌کنند، شاید دو راهبرد مذکور با یکدیگر منطبق شوند.^۳ با این حال بهتر است این دو راهبرد را با یکدیگر خلط نکنیم. همان‌گونه که در ادامه خواهم گفت آنچه که در موارد موفقیت‌آمیز، ارزش داشته است، نه صرفاً تدریج‌گرایی، بلکه تلفیق نامتعارف سیاست‌های استاندارد و غیراستاندارد بوده که به خوبی مطابق با واقعیت‌های محیط انجام گرفته است.

1. gradualism

2. See for example, Lipton and Sachs, 1990, Aslund, Boone and Johnson, 1996, Williamson and Zaghera, 2002.

3. Hausmann, Fritchett and Rodrick, 2004.



۳. بازگشت به دنیای واقع

قبلاً از انسان مریخی خواستیم که عملکرد اقتصادی دنیای واقع را از زاویه دید دستور کار اصلاحات، تفسیر نماید. حال فرض کنید که به موانع پردازیم و از او بخواهیم وقایعی ساختگی را که می‌بیند، خلاصه کند. در اینجا چهار حقیقت که او ممکن است با آنها برخورد کند، را آورده‌ایم.

۳-۱. جهش رشد اقتصادی، در عمل با تعداد اندکی از اصلاحات سیاسی همبسته است

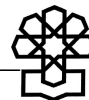
یکی از امیدوارکننده‌ترین ابعاد شواهد تطبیقی رشد اقتصادی آن است که اغلب، مدت خیلی کوتاهی طول می‌کشد تا رشد آغاز شود. برای وقوف به این نکته، کافی است به جدول ۹ نظر بیندازیم که ۸۳ مورد از شتاب‌گیری‌های رشد اقتصادی را فهرست‌وار ذکر کرده است. آن جدول همه موارد رشد شتابان از اوایل دهه ۱۹۵۰ را ذکر می‌کند که به لحاظ آماری قابل شناسایی هستند. تعریف شتاب رشد از این قرار است: افزایش رشد سرانه GDP به اندازه ۲ درصد یا بیشتر (نسبت به ۵ سال قبل از آن) که حداقل به مدت ۸ سال دوام بیاورد. این زمان‌بندی شتاب رشد، به‌وسیله قرار دادن جریان متمرکز رشد در سال‌هایی به‌عنوان وقفه که با انتخاب آن وقفه‌ها، معادله شتاب رشد حداکثر می‌شود، تعریف می‌شود.^۱

اکثر موارد معمول در آن جدول آورده شده‌اند: مثلاً تایوان (۱۹۶۱)، کره (۱۹۶۲)، اندونزی (۱۹۶۷)، برزیل (۱۹۶۷)، موریس (۱۹۷۱)، چین (۱۹۷۸)، شیلی (۱۹۸۶)، اوگاندا (۱۹۸۹)، آرژانتین (۱۹۹۰) و غیره. با این حال موارد کمتر شناخته‌شده‌ای مانند مصر (۱۹۷۶) و پاکستان (۱۹۷۹) نیز در آن میان دیده می‌شود. در واقع زیاد بودن تعداد کشورهایایی که حداقل یک بار به تکاپو برای رشد قابل توجه دست زده‌اند، ممکن است تعجب‌آور باشد. همان‌گونه که در ادامه خواهیم گفت، اکثر این جهش‌های رشد بالاخره به سقوط انجامیده‌اند. با این حال افزایش رشد به میزان ۲ درصد (یا بیشتر) در مدت زمانی نزدیک به یک دهه، چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت و دنبال کردن دلایل آن ارزشمند است.

در اکثر موارد ذکرشده در جدول ۹، «تکانه‌هایی» (سیاستی یا غیره) که جهش‌های رشد را ایجاد کرده‌اند، به‌وضوح ملایم بوده‌اند. اکثر اقتصاددانان نمره چندانی برای اصلاحات سیاسی پاکستان در سال ۱۹۷۹ یا سوریه در سال ۱۹۶۹ قائل نیستند. به‌عبارتی در آن کشورها، واقعاً

1. Hausmann, Pritchett and Rodrick, 2004.

۲. راهبرد انتخاب می‌تواند چند شتاب را نیز شامل شود، اما آن شتاب‌ها باید حداقل ۵ سال از یکدیگر فاصله داشته باشند. رشد پس از شتاب، حداقل باید ۲/۵ درصد بوده و فرض می‌کنیم که بازیافت اوضاع پس از بحران‌ها نیز صورت نمی‌گیرد.



اصلاحاتی به وقوع نپیوسته است. تغییرات نسبتاً کوچک در شرایط پیرامونی می‌تواند به افزایش چشمگیر در فعالیت اقتصادی بینجامد.

تغییرات سیاستی - حتی در شناخته‌شده‌ترین موارد - در آغاز ملایم بوده‌اند. قبلاً درباره اقدامات تدریجی و آزمایشی چین در اواخر دهه ۱۹۷۰ در حوزه آزادسازی صحبت کردیم. تجربه کره جنوبی در اوایل دهه ۱۹۶۰ نیز چنین بود. حکومت نظامی که به رهبری پارک چونگ‌هی،^۱ قدرت را در سال ۱۹۶۱ در دست گرفت، شناخت چندانی درباره اصلاحات اقتصادی نداشت و توسعه اقتصادی را فقط به‌منزله اولویت کلیدی خود محسوب می‌کرد. آن حکومت به روش آزمون و خطا عمل کرد و در ابتدا طرح‌های مختلف با سرمایه‌گذاری بخش عمومی را شروع کرد. نقطه عطف اصلاحات کره که به معجزه کره معروف است، در سال ۱۹۶۴ با کاهش دادن ارزش پول ملی و افزایش نرخ‌های بهره رخ داد و تنها اندکی پس از آن، آزادسازی کامل پول رایج و بازارهای مالی نیز محقق شد. همان‌گونه که این مثال‌ها نشان می‌دهند، تغییر نگرش رهبران بلندپایه سیاستی نسبت به یک چارچوب سیاستی بازاری‌تر و سازگارتر با بخش خصوصی، همواره حداقل به اندازه خود اصلاحات سیاستی اهمیت دارد. شاید بهترین مثال در این زمینه را بتوان در هندوستان پیدا کرد که چنین تغییری در نگرش‌ها ظاهراً تأثیری بسیار مهم در اوج‌گیری هندی‌ها در اوایل دهه ۱۹۸۰ یعنی یک دهه قبل از آزادسازی در سال ۱۹۹۱ داشت.^۲

چنین واقعیتی امیدوارکننده است، زیرا نشان می‌دهد کشورها برای شروع رشد اقتصادی، به مجموعه گسترده‌ای از اصلاحات نهادی نیاز ندارند. در عمل، تحریک کردن روند رشد، بسیار آسان‌تر از دستورات عمل‌های متعارف با آن فهرست‌های طولانی است که سعی دارند آن را به ما بقبولانند. چنین واقعیتی از منظر نظریه رشد هم نباید عجیب باشد. هنگامی که یک کشور خیلی پایین‌تر از میزان درآمد بالقوه پایدار خود قرار دارد، حتی حرکت‌های ملایم در جهت صحیح می‌تواند نتایج قابل توجهی بر رشد بگذارد. هیچ چیز بیش از این نمی‌تواند برای سیاست‌گذاران امیدوارکننده باشد، سیاست‌گذارانی که اغلب به‌واسطه نیاز آشکار به انجام اصلاحات سیاستی در جبهه‌های متعدد و رو به افزایش، شکست خورده و پریشان به‌نظر می‌رسند.

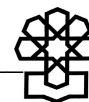
1. Park Chung Hee

2. DeLong, 2003, Rodrik and Subramanian, 2004.



جدول ۹. سرعت رشد برحسب منطقه، دهه و میزان شتاب

منطقه	دهه	کشور	سال	رشد قبلی	رشد بعدی	تغییر در رشد
	۱۹۵۰ و ۱۹۶۰	نیجریه	۱۹۶۷	-۱/۷	۷/۳	۹/۰
		بوتسوانا	۱۹۶۹	۲/۹	۱۱/۷	۸/۸
		غنا	۱۹۶۵	-۰/۱	۸/۳	۸/۴
		کنیا	۱۹۶۹	-۰/۳	۸/۱	۸/۴
		زیمبابوه	۱۹۶۴	۰/۶	۷/۲	۶/۵
		کونگو	۱۹۶۹	۰/۹	۵/۴	۴/۵
		نیجریه	۱۹۵۷	۱/۲	۴/۳	۳/۰
آفریقای جنوبی	۱۹۷۰	موریس	۱۹۷۱	-۱/۸	۶/۷	۸/۵
		چاد	۱۹۷۳	-۰/۷	۷/۳	۸/۰
		کامرون	۱۹۷۲	-۰/۶	۵/۳	۵/۹
		کونگو	۱۹۷۸	۳/۱	۸/۲	۵/۱
		اوگاندا	۱۹۷۷	-۰/۶	۴/۰	۴/۶
		لسوتو	۱۹۷۱	۰/۷	۵/۳	۴/۶
		رواندا	۱۹۷۵	۰/۷	۴/۰	۳/۳
		مالی	۱۹۷۲	۰/۸	۳/۸	۳/۰
مالیوی	۱۹۷۰	۱/۵	۳/۹	۲/۵		
	۱۹۸۰ و ۱۹۹۰	کنیا	۱۹۸۸	-۰/۷	۵/۲	۵/۹
		موریس	۱۹۸۳	۱/۵	۵/۵	۴/۴
		اوگاندا	۱۹۸۹	-۰/۸	۳/۶	۴/۴
		مالیوی	۱۹۹۲	-۰/۸	۴/۸	۵/۶
آسیای جنوبی	۱۹۵۰-۱۹۶۰	پاکستان	۱۹۶۲	-۲/۴	۴/۸	۷/۱
	۱۹۷۰	پاکستان	۱۹۷۹	۱/۴	۴/۶	۳/۲
	۱۹۷۹	سريلانكا	۱۹۷۹	۱/۹	۴/۱	۲/۲
شرق آسیا	۱۹۸۰	هند	۱۹۸۲	۱/۵	۳/۹	۲/۴
	۱۹۵۰ و ۱۹۶۰	تایلند	۱۹۵۷	-۲/۵	۵/۳	۷/۸
		کره	۱۹۶۲	۰/۶	۶/۹	۶/۳
		اندونزی	۱۹۶۷	-۰/۸	۵/۵	۶/۲
		سنگاپور	۱۹۶۹	۴/۲	۸/۲	۴/۰
		تایوان	۱۹۶۱	۳/۳	۷/۱	۳/۸
	۱۹۷۰	چین	۱۹۷۸	۱/۷	۶/۷	۵/۱
		مالزی	۱۹۷۰	۳/۰	۵/۱	۲/۱
	۱۹۸۰ و ۱۹۹۰	مالزی	۱۹۸۸	۱/۱	۵/۷	۴/۶
		تایلند	۱۹۸۶	۳/۵	۸/۱	۴/۶
		گینه جدید	۱۹۸۷	۳۸۰	۴/۰	۳/۷
		کره	۱۹۸۴	۴/۴	۸/۰	۳/۷
هند		۱۹۸۷	۳/۴	۵/۵	۲/۱	
چین		۱۹۹۰	۴/۲	۸/۰	۳/۸	



منطقه	دهه	کشور	سال	رشد قبلی	رشد بعدی	تغییر در رشد	
آمریکا لاتین و کامرون	۱۹۵۰ و ۱۹۶۰	جمهوری دومینیکن	۱۹۶۹	-۱/۱	۵/۵	۶/۶	
		برزیل	۱۹۶۷	۲/۷	۷/۸	۵/۱	
		پرو	۱۹۵۹	۰/۸	۵/۲	۴/۴	
		پاناما	۱۹۵۹	۱/۵	۵/۴	۳/۹	
		نیکاراگوئه	۱۹۶۰	۰/۹	۴/۸	۳/۸	
		آرژانتین	۱۹۶۳	۰/۹	۳/۶	۲/۷	
	کلمبیا	۱۹۶۷	۱/۶	۴/۰	۲/۴		
	۱۹۷۰	اکوادور	۱۹۷۰	۱/۵	۸/۴	۶/۸	
		پاراگوئه	۱۹۷۴	۲/۶	۶/۲	۳/۷	
		ترینیداد	۱۹۷۵	۱/۹	۵/۴	۳/۵	
پاناما		۱۹۷۵	۲/۶	۵/۳	۲/۷		
اروگوئه		۱۹۷۴	۱/۵	۴/۰	۲/۶		
۱۹۸۰ و ۱۹۹۰	شیلی	۱۹۸۶	-۱/۲	۵/۵	۶/۷		
	اروگوئه	۱۹۸۹	۱/۶	۳/۸	۲/۱		
	هائیتی	۱۹۹۰	-۲/۳	۱۲/۷	۱۵/۰		
	آرژانتین	۱۹۹۰	-۳/۱	۶/۱	۹/۲		
	جمهوری دومینیکن	۱۹۹۲	۰/۴	۶/۳	۵/۸		
خاورمیانه و آفریقا	۱۹۵۰ و ۱۹۶۰	مراکش	۱۹۵۸	-۱/۱	۷/۷	۸/۸	
		سوریه	۱۹۶۹	۰/۳	۵/۸	۵/۵	
		تونس	۱۹۶۸	۲/۱	۶/۶	۴/۵	
	۱۹۷۰	اردن	۱۹۷۳	-۳/۶	۹/۱	۱۲/۷	
		مصر	۱۹۷۶	-۱/۶	۴/۷	۶/۳	
		سوریه	۱۹۷۴	۲/۶	۴/۸	۲/۲	
		الجزایر	۱۹۷۵	۲/۱	۴/۲	۲/۱	
	۱۹۸۰ و ۱۹۹۰	سوریه	۱۹۸۹	-۲/۹	۴/۴	۷/۳	
	کشورهای عضو سازمان فناوری‌های اقتصادی توسعه	۱۹۵۰ و ۱۹۶۰	اسپانیا	۱۹۵۹	۴/۴	۸/۰	۳/۵
			دانمارک	۱۹۵۷	۱/۸	۵/۳	۳/۵
ژاپن			۱۹۵۸	۵/۸	۹/۰	۳/۲	
آمریکا			۱۹۶۱	۰/۹	۳/۹	۳/۰	
کانادا			۱۹۶۲	۰/۶	۳/۶	۲/۹	
ایرلند			۱۹۵۸	۱/۰	۳/۷	۲/۷	
بلژیک			۱۹۵۹	۲/۱	۴/۵	۲/۴	
نیوزیلند			۱۹۵۷	۱/۵	۳/۸	۲/۴	
استرالیا			۱۹۶۱	۱/۵	۳/۸	۲/۳	
فنلاند			۱۹۵۸	۲/۷	۵/۰	۲/۲	
فنلاند			۱۹۶۷	۳/۴	۵/۶	۲/۲	
۱۹۸۰ و ۱۹۹۰			پرتغال	۱۹۸۵	۱/۱	۵/۴	۴/۳
اسپانیا		۱۹۸۴	۰/۱	۳/۸	۳/۷		



منطقه	دهه	کشور	سال	رشد قبلی	رشد بعدی	تغییر در رشد
		ایرلند	۱۹۸۵	۱/۶	۵/۰	۳/۴
		انگلستان	۱۹۸۲	۱/۱	۳/۵	۲/۵
		فنلاند	۱۹۹۲	۱/۰	۳/۷	۲/۸
		نروژ	۱۹۹۱	۱/۴	۳/۷	۲/۲

Source: Hausmann, Pritchett and Rodrik (2004).

۳-۲. اصلاحات سیاستی که با دگرگونی‌های رشد ارتباط دارند، معمولاً مؤلفه‌هایی از اقدامات نهادی متعارف و نامتعارف را با یکدیگر تلفیق می‌کنند.

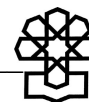
هیچ کشوری رشد سریع را بدون حداقل پایداری به آنچه که من، اصول مرتبه بالاتر حکمرانی اقتصادی شایسته - یعنی حقوق مالکیت، مشوق‌های معطوف به بازار، پول سالم، توانایی پرداخت دیون - می‌نامم، تجربه نکرده است. با این حال قبلاً گفتم که این اصول اغلب از طریق برخی ترتیبات سیاستی به اجرا درمی‌آیند که کاملاً نامتعارف هستند. این واقعیت را با استفاده از مثال‌هایی از قبیل راهبرد اصلاحی دوخطی چینی‌ها، منطقه فراوری صادراتی موریس و نظام «کنترل مالی» در کره جنوبی توضیح دادم.

شرح مثال‌های بیشتر، کار سختی نیست. هنگامی که تایوان و کره جنوبی تصمیم به اصلاح نظام تجاری خود گرفتند تا گرایش‌های ضدصادراتی را کاهش دهند، این کار را نه از طریق آزادسازی (که همان توصیه اقتصاددان غربی است)، بلکه از راه یارانه دادن به صادرات گزینش شده انجام دادند. وقتی سنگاپور تصمیم گرفت شرایط خود را در نظر سرمایه‌گذار خارجی جذاب‌تر جلوه دهد، نه تنها مداخله حکومت را کم نکرد، بلکه سرمایه‌گذاری عمومی در نظام اقتصادی خود را به شدت افزایش داد و مشوق‌های مالیاتی مناسبی را به کار گرفت.^۱

بوتسوانا نیز - که از لحاظ ثبات اقتصاد کلان و اداره ثروت الماس خود، سابقه قابل تحسینی دارد - یکی از بیشترین نسبت‌های مخارج حکومت (سهم از GDP) را در جهان داراست. شیلی، کشوری که اغلب در فهرست متعارف مورد تحسین قرار می‌گیرد به شکل‌های مختلف از رویه متعارف عدول کرده است و بزرگ‌ترین صنعت صادراتی خود (مس) را تحت مالکیت دولت نگه داشته است. آن کشور در دهه ۱۹۹۰، ورود سرمایه‌های مالی را کنترل می‌کرد و علاوه بر آن تاکنون کمک‌های فناورانه، تشکیلاتی و بازاریابی قابل توجهی را در خدمت صنایع تازه شکل گرفته کشاورزی خود قرار داده است.

در همه این مثال‌ها، تصمیمات متعارف - از قبیل آزادسازی بازار و گرایش به خارج - با مداخله عمومی و گزینشی بودن اقدامات، تلفیق شده‌اند. مداخله عمومی موجب می‌شود هر اقتصاددانی که این مثال‌های موفقیت‌آمیز را بررسی می‌کند، درباره «کارآمدی» عملی توصیه‌های سیاستی متعارف،

1. Yong, 1992.



دیدگاه جدیدی پیدا کند. آنچه اسفناک است، نسبت دادن توفیقات چین به جهت‌گیری آن کشور به بازار - که البته در کل، امر صحیحی است - و سپس به یکباره رها کردن منطق و قلمداد کردن آن جهت‌گیری به عنوان رعایت یکی از دستورات عمل‌های متعارف است که توجیهی کاملاً غلط به حساب می‌آید. معلوم نیست که وقتی تعداد زیادی از کشورها از روش نامتعارف استفاده کرده و به‌ندرت از دستور کار استاندارد پیروی کرده‌اند، چنین ارزیابی‌هایی به چه درد می‌خورد.^۱

به سختی می‌توان مواردی از رشد اقتصادی چشمگیر را دید که مؤلفه‌های نامتعارف در آنها نقش نداشته باشد. هنگ‌کنگ احتمالاً یک مورد مشخص است. دولت هنگ‌کنگ تقریباً در همه زمینه‌ها، روش عدم مداخله در نظام اقتصادی را در پیش گرفت که البته، بازار مسکن یک استثنا بود. سیاست‌های هنگ‌کنگ - برخلاف سنگاپور که سیاست تجارت آزاد را در پیش گرفت، اما در عین حال سیاست‌های صنعتی گسترده‌تری را به اجرا درآورد - تا جایی که اطلاع داریم، همگی مشابه با روش اقتصاد آزاد بوده‌اند. با این حال، موفقیت هنگ‌کنگ وابسته به پیش‌نیازهایی بود که بار دیگر تعیین مقتضایی راهبردهای رشد را ثابت می‌کند. مهم‌تر از همه نقش خطیر آن کشور به‌عنوان مرکز جابه‌جایی کالاها، نهادهای قدرتمندی که توسط انگلیسی‌ها به آنجا منتقل شدند و فرار سرمایه‌ها از چین کمونیستی به هنگ‌کنگ بود که آن را در اواخر دهه ۱۹۵۰ به یک دولت - شهر با سرمایه‌گذاری‌های فراوان و یک نظام اقتصادی برخوردار از بازرگانی قدرتمند تبدیل کرد. همان‌طور که نمودار ۳ نشان می‌دهد، نرخ سرمایه‌گذاری هنگ‌کنگ در اوایل دهه ۱۹۶۰ بیش از سه برابر بیشتر از کره جنوبی یا تایوان بود. نظام‌های اقتصادی دو کشور مذکور تا اوایل دهه ۱۹۷۰ نتوانستند به GDP سرانه هنگ‌کنگ در سال ۱۹۶۰ برسند.^۲ به این دلیل هنگ‌کنگ با مشکل تایوان، کره جنوبی و سنگاپور در ترویج سرمایه‌گذاری خصوصی و کارآفرینی روبه‌رو نشد.

بد نیست بگوییم که همه چاره‌های نامتعارف هم مؤثر واقع نمی‌شوند و برخی نیز که گاهی کارگر واقع می‌شوند، فقط مدت کوتاهی اثر دارند. مثلاً روی آوردن آرژانتین به هیئت پول رایج در دهه ۱۹۹۰ را در نظر بگیرید. اکثر اقتصاددانان، روش هیئت پول رایج را برای کشوری که اندازه نظام اقتصادی آن مانند آرژانتین است - به دلیل ممانعت آن از تغییر مخارج از طریق نرخ ارز - بسیار پرمخاطره می‌دانند (هنگ‌کنگ مدت‌هاست که روش هیئت بازاریابی را با موفقیت به‌کار گرفته است). با

۱. منشأ دیگر برای سردرگمی‌ها، خلط کردن سیاست‌ها با پیامدهای آنها بوده است. عاقبت کشورهای موفق، مشارکت بیشتر در نظام اقتصاد جهانی، رونق دادن به بخش‌های خصوصی و واسطه‌گری مالی به میزان قابل توجه بوده است. با این‌حال آنچه باید به آن توجه کنیم، سیاست‌هایی است که این نتایج را به‌بار آوردند. تجربه کشورهایمانند چین، کره جنوبی، تایوان و سایرین نشان می‌دهد که اگر بگوییم دستاوردهای آنها حاصل آزادسازی تجاری و مالی و نیز ناشی از خصوصی‌سازی بوده است، بسیار از راهبرد واقعی آنها غافلیم.

۲. این آمار و داده‌های سرمایه‌گذاری از Penn World Tables 6.1 اقتباس شده‌اند.

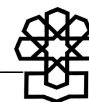


این حال نظام اقتصادی آرژانتین در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ به سرعت رشد کرد و بسیاری از کارشناسان نظر خود را تغییر دادند. اگر بحران آسیایی در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ و نیز کاهش ارزش پول برزیل در سال ۱۹۹۹، آرژانتین را به‌کنار گذاشتن هیئت پول رایج مجبور نکرده بود، به آسانی می‌شد یک سرگذشت پس از وقوع، درباره مزایای هیئت پول رایج - به‌عنوان یک راهبرد رشد - سرهم کرد. هیئت پول جاری قصد داشت از طریق انضباط پولی، به خنثی کردن آثار بیش از یک دهه سوءمدیریت مالی بپردازد. آن روش در واقع میان‌بری برای متقاعد کردن سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی نسبت به تغییر یافتن قواعد بازی در آن کشور بود. در صورت مناسب بودن شرایط خارجی آن کشور، شاید حتی اعتبار آن روش بیشتر از صرفاً جبران کردن کاستی‌های قبلی می‌رسید. مشکل آرژانتین آن بود که حتی پس از مشخص شدن ناامیدی از رقابتی بودن نرخ ارز آن کشور، همچنان بر آن روش پافشاری شد. درسی که از آرژانتین می‌آموزیم آن است که نوآوری نهادی به یک رویکرد عمل‌گرایانه نیاز دارد که از تعصب ایدئولوژیکی دوری کند.

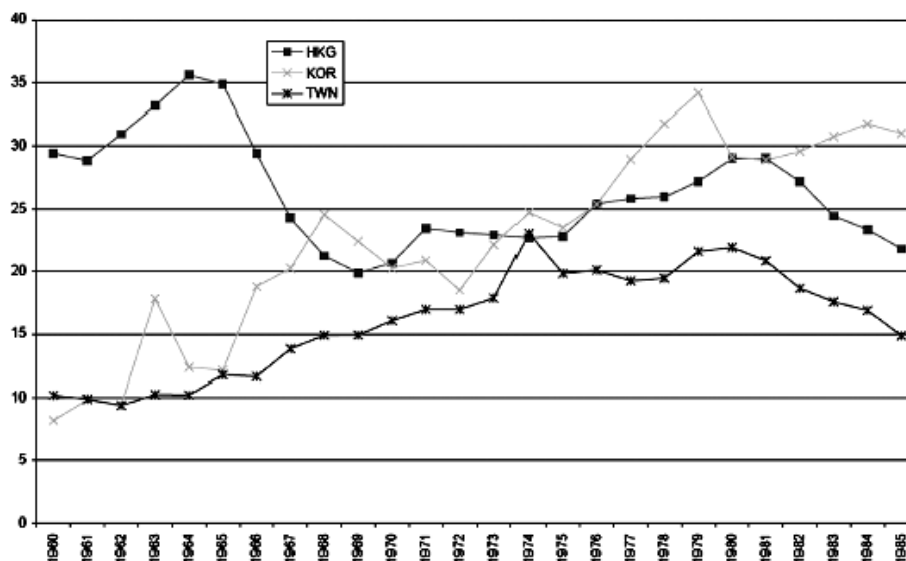
۳-۳. نوآوری‌های نهادی گاهی به سلامت به مقصد نمی‌رسند

جنبه ناامیدکننده‌تر در واقعیت‌های ساختگی آن است که بسته‌های سیاستی مربوط به شتاب‌های رشد - و به‌خصوص مؤلفه‌هایی از آنها که غیرمتعارف هستند - از کشوری به کشور دیگر بسیار با هم فرق می‌کنند. راهبرد دوخطی چین در حوزه اصلاحات، بسیار با تدریج‌گرایی هندوستان فرق دارد. راهبرد حمایتی‌تر کره جنوبی و تایوان در حوزه تجارت، با سیاست‌های تجارت آزاد سنگاپور (و هنگ‌کنگ) تفاوت دارد. بررسی دقیق‌تر معلوم می‌کند حتی در راهبردهایی که ظاهراً مشابه به‌نظر می‌رسند، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. تایوان و کره جنوبی هر دو سیاست‌های یارانه‌دهی غیرمتعارف صنعتی را در پیش گرفتند، اما تایوان از طریق مشوق‌های مالیاتی و کره جنوبی عمدتاً از راه اعتبارات مستقیم این کار را به انجام رساندند.^۱

۱. در مورد تفاوت‌های نهادی بین نظام‌های اقتصادی آسیایی شرقی رجوع کنید به:



نمودار ۳. سهم سرمایه‌گذاری از GDP در شرق آسیا



تلاش برای تقلید کردن از سیاست‌های موفق، اغلب در نقاط دیگر با شکست مواجه می‌شود. هنگامی که گورباچف سعی کرد در اواسط و اواخر دهه ۱۹۸۰ در شوروی سابق، نظام مسئولیت خانوار چینی و قیمت‌گذاری دوخطی را به اجرا درآورد، به بخش ناچیزی از مزایای حاصل شده در چین دست یافت.^۱ اکثر کشورهای در حال توسعه، یک یا چند نوع منطقه فراوری صادراتی دارند، اما معدودی از آنها به اندازه موریس موفق بوده‌اند. صنعتی شدن به شیوه جانشینی واردات در برزیل موفق، اما در آرژانتین ناکام شد.^۲

با توجه به بحث‌های قبلی، چنین تجربه‌ای نباید تعجب‌آور باشد. اصلاحات موفق‌آنهاهی هستند که اصول اقتصادی صحیح را با توجه به قابلیت‌ها، موانع و فرصت‌های محلی به‌کار گرفته‌اند. چون این شرایط محلی با هم فرق دارند، اصلاحات نیز در نقاط مختلف نتایج متفاوتی خواهد داشت. یک نتیجه‌گیری فوری از این قرار خواهد بود که راهبردهای رشد به دانش کافی نسبت به شرایط محلی نیاز دارند. مایه خوشوقتی است که به راه انداختن رشد، نیاز به اصلاحات فراوان ندارد. از طرفی مایه نگرانی است که شاید شناسایی موانع جدی یا فرصت‌های نویدبخش، بسیار دشوار باشد. شاید تا حدی آزمایش‌های سیاستی لازم باشد تا معلوم شود که چه سیاستی واقعاً اثربخش است. چین نمونه بارزی از این رویکرد آزمایشی نسبت به اصلاحات است، اما شایان ذکر است که

۱. در مقاله‌ای (Murphy, Shleifer and Vishny, 1992) این ناکامی بررسی شده و آن را به ناتوانی اتحاد جماهیر شوروی سابق برای ضمانت اجرایی سهمیه‌های برنامه به هنگام به‌کارگیری نظام قیمت‌گذاری بازار نسبت می‌دهند (علی‌رغم درنظر گرفتن یک حاشیه) چنین امری در توفیق چین نقشی اساسی داشت.

۲. رشد بهره‌وری کلیه عوامل در برزیل و آرژانتین در دوره ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳ به‌ترتیب به‌طور متوسط، ۲/۹ و ۰/۲ درصد بود. رجوع کنید به: Rodrik (1999 a) and Collins and Bosworth, 1996.



بسیاری از اصلاحات موفق، کار را با آزمایش‌های ناموفق آغاز کردند: تلاش‌های توسعه‌ای پرزیدنت پارک^۱ در کره جنوبی، در ابتدا معطوف به طرح‌های صنعتی بی‌حاصلی بود که در نهایت راه به جایی نبردند.^۲ در شیلی، تلاش پینوشه در سراسر دهه اول حکومتش را می‌توان نوعی آزمایش شکست‌خورده از «پولی‌گرایی جهانی» دانست.

اقتصاددانان می‌توانند در این فرایند نقشی مفید ایفا کنند: آنها می‌توانند منابع ناکارآمدی را شناسایی کرده، موازنه‌های صحیح را شرح دهند، ملاحظات تعادل عمومی را شناسایی کنند، واکنش‌های رفتاری را پیش‌بینی کنند و مواردی از این نوع. اما ایشان فقط وقتی این کارها را به خوبی انجام می‌دهند که تحلیل‌های خود را در قالب واقعیت‌های نهادی و سیاسی موجود به انجام برسانند. کار اصلی را باید با توجه به شرایط داخلی انجام داد.

۳-۴. حفظ رشد دشوارتر از راه‌اندازی آن بوده و نیاز به اصلاحات نهادی جامع دارد

دلیل آنکه اکثر شتاب‌های رشد در جدول ۹، توجه اقتصاددانان توسعه را به خود جلب نکرد، ناپایداری آن شتاب‌ها بود. در واقع همان‌طور که قبلاً گفته شد، در چهار دهه گذشته فقط چند کشور در شرق آسیا توانسته‌اند دائماً فاصله درآمدی خود با کشورهای ثروتمند را کم کنند. اکثر جهش‌های رشد پس از مدتی محو می‌شوند.

تجربه آمریکای لاتین از اوایل دهه ۱۹۸۰ و حتی سقوط شدیدتر کشورهای حوزه صحرای آفریقا، نشانه بارز چنین پدیده‌ای است. استرلی و همکاران او^۳ (۱۹۹۳) اولین کسانی بودند که در مقاله‌ای معروف به این موضوع، یعنی تغییرات رشد در دوره‌های زمانی مختلف پرداختند. گولداستن^۴ (در دست تحقیق) نیز همین موضوع را در پهنه تاریخی گسترده‌تری بررسی می‌کند.

با این حال، رشد در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، تضمین‌کننده توفیق در بلندمدت نیست. یکی از توضیحات ممکن برای این واقعیت آن است که اصلاحات اولیه باید با گذشت زمان از طریق تلاش‌های معطوف به تقویت مبانی نهادی اقتصاد بازار، به خوبی تثبیت شوند. بسیار خوب خواهد بود اگر تعداد کمی تغییرات سیاستی - که طبق آنچه گفته شد به خوبی باعث شتاب در رشد می‌شود - بتواند در یک بازه طولانی‌تر نیز رشد را حفظ کند، اما چنین فرضی آشکارا غیرواقع‌بینانه است. در ادامه برخی از پیش‌شرط‌های نهادی برای رشد پایدار را به‌طور مفصل‌تر توضیح خواهم داد. اما پس از راه‌اندازی رشد، عامل اصلی در شکوفایی بلندمدت، پدید آوردن نهادهایی است که پویایی تولیدی را حفظ

1. Park

2. Soon. 1994, PP. 27-28.

3. Easterly, et al.

4. Goldstone



کرده و نظام اقتصادی را در برابر تکانه‌های بیرونی، ترمیم‌پذیر سازند.

مثلاً سقوط رشد اقتصادی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه در دوره اواسط دهه ۱۹۷۰ تا اوایل دهه ۱۹۸۰ را ظاهراً باید در درجه اول به ناتوانی ایشان برای انطباق با شرایط بی‌ثبات محیط بیرونی در آن زمان نسبت داد. در آن کشورها، تغییرات نرخ مبادله و تغییرات شدید نرخ‌های بهره، از طریق ضعف نهادها و مدیریت ضعیف تشدید شد.^۱ چنین عواملی به همراه ماهیت نظام انگیزه‌های اقتصاد کلان (مثلاً صنعتی شدن به روش جان‌شینی واردات) بود که باعث شد در اواسط دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، رشد اقتصادی به‌ترتیب در آفریقا و آمریکای لاتین به نصف برسد. تعدیلات جبران‌کننده در حوزه سیاست کلان اقتصادی، با دشواری‌های توزیعی همراه بود و اجرای آن دشوارتر از حد توان شد. به همین ترتیب، ضعف نهادهای اندونزی، دلیل ناتوانی آن کشور برای خلاص شدن از بحران مالی آسیا در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ بود،^۲ در حالی‌که مثلاً کره جنوبی به‌سرعت اوضاع خود را بازسازی کرد. این مثال‌ها همچنین هشدار می‌دهند که رشد مداوم در چین را نمی‌توان تضمین شده قلمداد کرد. بدون نهادهای قدرتمندتر در حوزه‌هایی از بازارهای مالی تا حکمرانی سیاسی، اقتصاد چین ممکن است خود را در جایگاهی فراتر از طاقت نهادهایش ببیند.^۳

۴. یک راهبرد رشد دو بخشی

همان‌گونه که شواهد گفته شده نشان داد، شتاب‌های رشد را می‌توان با حداقل تغییرات نهادی تحقق بخشید. اجرا و تثبیت اصلاحات نهادی ریشه‌دار و گسترده‌تر، به هم‌گرایی بلندمدت نیاز دارد. این اصلاحات ممکن است در ابتدا بهترین شیوه برای افزایش رشد نباشد، زیرا مستقیماً به مهم‌ترین موانع و فرصت‌های پیش‌روی نظام اقتصادی نمی‌پردازد. در عین حال این‌گونه اصلاحات نهادی می‌تواند در شرایط رشد بسیار آسان‌تر از شرایط رکود باشد. این ملاحظات نشان می‌دهد که راهبرد موفق در حوزه رشد مبتنی بر تلاشی دو بخشی است: یک راهبرد کوتاه‌مدت با هدف «راه‌اندازی رشد» و یک راهبرد میان‌مدت و بلندمدت با هدف «حفظ رشد».^۴ بقیه فصل این موضوع را به تفصیل شرح می‌دهد.

1. Rodrik, 1999 b.

2. Temple, 2003.

۳. یانگ (Young, 2000) عقیده دارد که راهبرد اصلاحات چین ممکن است با افزودن بر تعداد حاشیه‌های دچار اختلال، کارها را در بلندمدت خراب کند.

۴. تفکیک مشابهی نیز در کار اوکامپو (Ocampo, 2003) دیده می‌شود که تأکید می‌کند بسیاری از عوامل همبسته با رشد در بلندمدت (از قبیل نهادهای بهتر) نتیجه رشد و نه عامل راه‌اندازی آن بوده‌اند. در نوشته‌های علوم سیاسی نیز بحث‌های مشابهی درباره تمایز بین پیش‌شرط‌های سیاسی آغاز اصلاحات و حفظ آن دیده می‌شود. رجوع کنید به

Haggard and Kaufman, 1983.



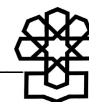
۴-۱. راهبرد سرمایه‌گذاری برای تسریع در آغاز رشد

از دیدگاه رشد اقتصادی، مهم‌ترین سؤال برای یک نظام اقتصادی که در کوتاه‌مدت در یک تعادل کم تحرک گرفتار شده، از این قرار است: چگونه کارآفرینان را به سرمایه‌گذاری در نظام اقتصادی داخلی تشویق می‌کنید؟ در این پرسش، «سرمایه‌گذاری کردن» را باید به معنای عام کلمه و مشتمل بر کلیه اقدامات کارآفرینان - از قبیل ظرفیت‌سازی، به‌کارگیری فناوری‌های جدید، تولید محصولات جدید، جست‌وجوی بازارهای جدید و از این قبیل دانست. پس از فعال شدن کارآفرینان، امکان دارد که انباشت سرمایه و تحولات فناورانه همراه با هم و آمیخته با یکدیگر به پیش بروند به طوری که آنها را نتوان کاملاً از یکدیگر تفکیک کرد.

چنین فرایندی چه حاصلی دارد؟ در نوشته‌های علمی دو دیدگاه در این باره وجود دارد. یک رویکرد بر نقش موانعی تأکید می‌کند که دولت بر سر راه کارآفرینان می‌گذارد. در این رویکرد، طرفداری‌های سیاستی از بنگاه‌های بزرگ و بهره‌مند از روابط سیاسی، شکست‌های نهادی (به شکل اعطای مجوزها و سایر موانع قانونی، حقوق مالکیت نامناسب و ضعف در ضمانت اجرای قراردادهای) و عدم اطمینان و مخاطره قابل توجه در سیاست‌ها باعث بروز ساختارهای اقتصادی دوگانه و تحت فشار قرار گرفتن کارآفرینی می‌شود. بنابراین باید انتظار داشت که رفع این شکل‌های ناگوار از موانع موجود، بتوانند موج جدیدی از سرمایه‌گذاری‌ها و کارآفرینی‌ها را به راه بیندازد. طبق رویکرد دوم، حکومت باید نقشی فعال‌تر از صرفاً کنار رفتن از سر راه بخش خصوصی ایفا کند باید از طریق ایجاد انگیزه‌های مثبت، راه‌هایی برای رونق بخشیدن به سرمایه‌گذاری و کارآفرینی تا حداکثر میزان ممکن در پیش بگیرد. در این دیدگاه، رشد اقتصادی همان نظم طبیعی امور نیست و برقراری شرایط منصفانه و برابر ممکن است برای ایجاد پویایی تولیدی شتابان کافی نباشد. این دو دیدگاه، از لحاظ اهمیتی که برای نواقص شایع و غیرقابل برطرف شدن بازار قائل هستند و از لحاظ خوش‌بینی نسبت به توانایی دولت برای طراحی و اجرای مداخلات سیاستی مناسب، با هم فرق دارند.

۴-۱-۱. شکست‌های دولت

یک مثال خوب از دیدگاه اول را می‌توان در راهبرد توسعه‌ای مشاهده کرد که توسط «اشترن»^۱ به‌دقت توصیف شده است. او با مرور دقیقی بر کتاب هیرشمن (۱۹۵۸)، رویکردی با دو رکن اصلی را تشریح می‌کند: ایجاد یک «محیط سرمایه‌گذاری» مناسب و «توانمندسازی مردم فقیر». رکن اول را می‌توان بخش مرتبط با بحث ما دانست. اشترن، «محیط سرمایه‌گذاری» را بسیار کلی و به‌مثابه «محیط سیاستی،



نهادی و رفتاری سرمایه‌گذاری - هم به صورت موجود و هم به صورت انتظاری - که بر درآمدها و مخاطرات سرمایه‌گذاری تأثیر می‌گذارد»، تعریف می‌کند.^۱ او در عین حال به ضرورت توجه به اولویت‌ها اشاره کرده و احتمال وابسته بودن این اولویت‌ها به شرایط محیط را منتفی نمی‌داند. او به پویایی اصرار دارد که پس از چند اقدام کوچک، به یکباره به راه خواهند افتاد.

توصیفات اشترن از محتوای عملی سیاست‌ها معلوم می‌کند که او برجسته‌ترین مشخصه‌های شرایط سرمایه‌گذاری را کاستی‌های تحمیلی دولت می‌داند: بی‌ثباتی کلان اقتصادی و تورم بالا، دستمزدهای زیاد برای عوامل دولتی که عملکرد بازارهای نیروی کار را مختل می‌کند، بار مالیاتی زیاد، مقررات خودسرانه، مقررات در دسرساز در اعطای مجوزها، فساد و غیره. راهبردی که او پیشنهاد می‌کند، متوسل شدن به نظرسنجی از کارآفرینان و سایر روش‌ها برای پی‌بردن به مهم‌ترین مشکلات و پس از آن اجرای اصلاحات در حوزه مورد نظر است. در مقالات دیگری^۲ نیز به این موارد اشاره شده است. در مطالعه‌ای^۳ به آثار مقررات بازار نیروی کار در ایالت‌های هند در کاستن از بهره‌وری اشاره شده است. عنوان کتاب اشلیفر و ویشنی^۴ (۱۹۹۸) نیز به خوبی ماهیت موانع مذکور را خلاصه کرده است: *دست غارتگر: آسیب‌شناسی دولت و راه‌های چاره*.^۵

۲-۱-۴. شکست‌های بازار

رویکرد دوم نه تنها به موانع ایجاد شده از طرف دولت، بلکه به نواقص ذاتی بازارها در کشورهای کم‌درآمد - که سرمایه‌گذاری و کارآفرینی در اقدامات غیرمعارف را به بُن‌بست می‌کشاند - تأکید دارد. در این دیدگاه، ممکن است نظام‌های اقتصادی - حتی در مواردی که سیاست‌های دولت، کارآفرینی را کم‌اهمیت نمی‌داند - به دلیل ماهیت فناوری و بازارها، به یک تعادل کمتر از بهینه دچار شوند. نسخه‌های متعددی از این رویکرد موجود است که بعضی از مهم‌ترین‌های آنها را در تقسیم‌بندی جدول ۱۰ به‌طور خلاصه آورده‌ایم. بین سرریزهای آموزشی^۶ (آثار بیرونی غیرفیزیکی)^۷ و آثار بیرونی مبتنی بر اندازه بازار (ناشی از صرفه‌های به مقیاس)، تمییز قائل شده‌ایم. در این زمینه می‌توانید به بحث‌های جالب اوکامپو^۸ نیز رجوع کنید که دیدگاه ساختارگرایانه‌تر را آشکارا اتخاذ کرده است.

۱. اشترن، ۲۰۰۱، صص ۱۴۴-۱۴۵.

2. Johnson, McMillan and Woodruff, 2000; Friedman et al. 2000; and Aslund and Johnson, 2003.

3. Besley and Burgess, 2002 a.

4. Schleifer and Vishny, 1998.

5. The Grabbing Hand: Government Pathologies and their Cures

6. Learning spillovers

7. Non-pecuniary externality

8. Ocampo, 2003.



جدول ۱۰. سنخ‌شناسی موانع «طبیعی» بر سر راه صنعتی شدن

(ب) شکست هماهنگی (آثار بیرونی اندازه بازار که ناشی از بازده فزاینده به مقیاس هستند)	الف) آثار بیرونی یادگیری
۱. دستمزدهای اضافی در بخش صنعت [Murphy, Schleifer and Vishney, 1989] مثلاً:	۱. یادگیری حین کار [Matsuyama, 1992] مثلاً:
۲. زیرساخت‌ها [Murphy, Schleifer and Vishney, 1989] مثلاً:	۲. آثار بیرونی سرمایه انسانی [Azariadis and Drazen, 1990] مثلاً:
۳. نهاده‌های واسطه‌ای تخصصی [Rodrik, 1991, 1995] مثلاً:	۳. یادگیری درباره هزینه‌ها [Hausmann and Rodrik, 2002] مثلاً:
۴. سرریزهای مربوط به توزیع ثروت [Hoff and Stiglitz, 2001] مثلاً:	

همان‌گونه که عاصم اوغلو، آقیون و زیلیبوتی^۱ (۲۰۰۲) نیز گفته‌اند، دو نوع یادگیری با رشد اقتصادی ارتباط دارد:

الف) اقتباس فناوری‌های موجود،

ب) نوآوری به منظور ایجاد فناوری‌های جدید.

در اوایل فرایند توسعه، نوع یادگیری که اهمیت دارد، اکثراً همان نوع اول است. چند دلیل برای آثار سرریز این‌گونه یادگیری وجود دارد. ممکن است یک آستانه سرمایه انسانی وجود داشته باشد که پس از آن آستانه، بازده بخش خصوصی در دستیابی به مهارت‌ها، کاملاً مطلوب شود.^۲ ممکن است یک فرایند یادگیری حین کار وجود داشته باشد که یا نسبت به بنگاه‌های منفرد حالت بیرونی دارد یا به دلیل کاستی‌های بازار اعتبار قابل درونی‌سازی به شکل مطلوب نیست.^۳ شاید هم پای یک فرایند یادگیری درباره ساختار هزینه‌ای یک کشور در کار باشد که مقامات مسئول، آثار سرریز آن را برای تازه‌واردان بعدی فراهم می‌کنند.^۴ در همه این موارد، یادگیری مربوط به این حوزه، در حالت تعادل متمرکز، کمتر از میزان لازم است و در نتیجه نظام اقتصادی نمی‌تواند اقدامات غیرمتعارف و پیشرفته‌تر خود را به اجرا بگذارد.^۵ در آن صورت برخی از مداخلات سیاستی هست که می‌تواند اوضاع را بهتر کند. در شرایط آثار بیرونی متعارف، بهینه اول به شکل یک پارانه اصلاحی هدف‌گیری شده خواهد بود که به بخش‌های نابسامان تخصیص داده می‌شود. در عمل،

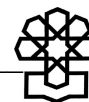
1. Acemoglu, Aghion and Zilibotti

2. Azariadis and Drazen, 1990.

3. Matsuyama, 1992.

4. Hausmann and Rodrik, 2002.

۵. نشان داده شده است (Imbs and Wacziarg, 2003) که تنوع‌سازی بخشی، یکی از عواملی است که همبستگی قوی با رشد اقتصادی در درآمدهای اندک دارد. این واقعیت در تضاد با الگوهای متعارف تجارت و تخصصی شدن در صرفه‌های ثابت به مقیاس است. تمرکز بخشی فقط پس از آنکه اندکی افزایش درآمد حاصل شود، آغاز خواهد شد. این نقطه آغاز در حدود ۸۵۰۰ الی ۹۵۰۰ دلار ایالات متحده در سال ۱۹۸۵ برآورد شده بود.



موانع درآمدی، اجرایی یا اطلاعاتی ممکن است به ناچار توسل به مداخلات بهینه دوم را ضروری سازند.

مثلاً هاسمن و رودریک (۲۰۰۲) راهبرد چماق و هویج را برای حل موانع یادگیری در صنعتی شدن پیشنهاد می‌کنند. در آن الگو، هزینه‌های تولید در فعالیتهای غیرمتعارف، نامشخص است و فقط پس از سرمایه‌گذاری عملی مشخص می‌شود. پس از آنکه سرمایه‌گذاری اولیه انجام شد، اطلاعات هزینه‌ها برای همگان آشکار می‌شود. کارآفرینانی که در فرایند کشف هزینه‌ها درگیر هستند، هرچند متحمل هزینه‌های خصوصی می‌شوند، اما موجب شکل‌گیری مزایایی اجتماعی می‌شوند که می‌تواند بسیار بیش از سود پیش‌بینی شده آنها باشد. در این مورد، سیاست بهینه اول - که همان یارانه ورود است - به مشکل چاره‌ناپذیر مخاطره اخلاقی دچار است. کسانی که با یارانه‌ها به این حوزه وارد شده‌اند، انگیزه‌ای برای اقدام و صرف هزینه به‌منظور کشف هزینه‌ها ندارند. رویکرد بهینه دوم، به شکل برقراری مشوق‌هایی خواهد بود که در ازای ارائه عملکرد مطلوب واگذار می‌شوند. هاسمن و رودریک (۲۰۰۲) سیاست‌های صنعتی آسیای شرقی و آمریکای لاتین را با این دیدگاه بررسی کرده‌اند. آنها عقیده دارند سیاست‌های آسیای شرقی از آن رو برتر بود که به خوبی انگیزه و انضباط را ترکیب کرد. انگیزه از طریق یارانه‌ها و حمایت و انضباط از طریق نظارت دولت و به‌کارگیری عملکرد صادراتی به‌عنوان معیار بهره‌وری محقق شد. بنگاه‌های آمریکای لاتین نیز در برنامه صنعتی شدن از طریق جانشینی واردات، مشوق‌های عمده‌ای دریافت کردند، اما انضباط چندانی در مورد ایشان اعمال نشد. همان بنگاه‌ها در دهه ۱۹۹۰ از طریق روبه‌رو شدن با رقابت خارجی، انضباط را به‌معنای کامل درک کردند اما دیگر مشوق‌های چندانی وجود نداشت. این مباحث یکی از دلایل بالقوه عملکرد اقتصادی ناامیدکننده آمریکای لاتین در دهه ۱۹۹۰ را علی‌رغم بهبود «شرایط سرمایه‌گذاری» مطابق با معیارهای استاندارد نشان می‌دهد.

گروه دوم از اظهارنظرهای جدول ۱۰، مربوط به شکست هماهنگی هستند که از طریق صرفه‌های به مقیاس ایجاد می‌شود. نظریه توسعه‌ای فشار بزرگ^۱ که ابتدا به‌طور تفصیلی توسط روزنشتاین و رودان^۲ تشریح شد و از طرف مورفی، اشلیفر و ویشنی (۱۹۸۹) صورت‌بندی شد، مبتنی بر عقیده‌ای است که طبق آن، برون‌رفت از یک حالت پایدار کم‌مقدار، نیاز به سرمایه‌گذاری هماهنگ و هم‌زمان در تعدادی از حوزه‌های مختلف دارد. چارچوب تدوین چنین مدل‌هایی را می‌توان به این شرح دانست: فرض کنید میزان سود در یکی از فعالیتهای یک بخش امروزی، به π - یعنی درصدی از نظام اقتصادی که به فعالیتهای مدرن می‌پردازد - بستگی داشته باشد (یعنی

1. Big - push

2. Rosenstein and Rodan, 1943.



$\pi^m(n)$ که در آن $\langle d\pi^m(n)/dn \rangle > 0$ فرض کنید که سود فعالیت‌های متعارف با π^t نشان داده شود. فرض کنید که اگر قبلاً کارآفرین دیگری در آن بخش‌های امروزی کار نکرده باشد، فعالیت‌های آن بخش‌ها برای یک تازه وارد سودآور نباشند، اما اگر تعداد کارآفرینان فعال در یک بخش به اندازه کافی برسد، فعالیت‌ها بسیار سودآور شوند به طوری که: $\pi^t(\pi^m(0))$ و همچنین $\pi^t(\pi^m(1))$ به این ترتیب $n=0$ و $n=1$ هر دو به منزله تعادل‌های ممکن محسوب شده و صنعتی شدن ممکن است هیچ‌گاه در یک نظام اقتصادی که کار خود را با $n=0$ آغاز می‌کند، محقق نشود. سازوکار دقیقی که این‌گونه توابع سود را تولید می‌کند، بستگی به الگوی مورد بررسی دارد. مورفی، اشلیفر و ویشنی (۱۹۸۹) الگوهایی را ساختند که در آن، خاصیت تکمیل‌کنندگی، ناشی از سرریز تقاضا در میان کالاهای نهایی تولیدشده در شرایط صرفه‌های به مقیاس یا سرمایه‌گذاری هنگفت زیربنایی است. افراد دیگری نیز^۱ مدل‌هایی ارائه کرده‌اند که در آنها، این اثر از طریق روابط صنعتی عمودی و نهاده‌های واسطه‌ای تخصصی عمل می‌کند. هوف و استیگلitz^۲ نیز درباره گروه بزرگی از مدل‌ها صحبت کرده‌اند که به ویژگی شکست هماهنگی مربوط می‌شود.

کاربردهای سیاستی این مدل‌ها می‌تواند کاملاً نامتعارف بوده، نیاز به سرمایه‌گذاری کامل بخش خصوصی از طریق پرداخت یارانه، فشار آوردن،^۳ شرکت‌های عمومی و نظایر آن داشته باشد. برخلاف عنوان «فشار بزرگ»، لازم نیست که سیاست‌های بسیار متنوعی به کار گرفته شوند. مثلاً سیاست اجتماعی کردن مخاطرات سرمایه‌گذاری از طریق ضمانت‌های غیرمستقیم سرمایه‌گذاری - که در کره جنوبی اجرا شد - در چارچوب موردنظر رودریک (1996a) باعث بهبود رفاه می‌شود، زیرا موجب اعطای مشوق ورود هم‌زمان به بخش مدرن می‌شود. چنین سیاستی برای دولت هم هزینه‌ای ندارد، زیرا تا به امروز عملاً نیازی به ضمانت‌ها نبوده و شکوفایی حاصل از سرمایه‌گذاری، خود برای ضمانت‌ها کافی بوده است. به این ترتیب چنین سیاست‌هایی اگر موفق شوند، بار اندکی بر هزینه‌های دولت تحمیل می‌کنند.^۴

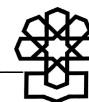
هر دو نوع مدل ارائه‌شده در جدول ۱۰ نشان می‌دهند که شیوع فعالیت‌های مدرن و غیرسنتی، یک فرایند طبیعی (خودکار) نیست و ممکن است به کمک یا ایجاد انگیزه نیاز داشته باشد. یکی از کمک‌هایی که در گذشته همواره مؤثر بوده است، کاهش نرخ ارز حقیقی به میزان قابل توجه و دائمی است. برای یک نظام اقتصادی باز و کوچک، نرخ ارز حقیقی به صورت نسبت قیمت کالاهای قابل مبادله به غیرقابل مبادله تعریف می‌شود. این نسبت قیمتی، در عمل پایه‌پای نرخ ارز اسمی (یعنی

1. Rodriguez and Clare, 1996; Rodrik, 1996 a, 1996b; and Trindade, 2003.

2. Hoff and Stiglitz. 2001.

3. jawboning

۴. برای آشنایی با ضمانت‌های غیرمستقیم سرمایه‌گذاری در کره جنوبی، آمسدن (Amsden, 1989) را مطالعه کنید. این ضمانت‌ها در خلال بحران آسیایی در دسترس شده و به عنوان شاهدهی بر سرمایه‌داری رفیق‌بازی تلقی شدند (Maclean, 1999).



قیمت پول رایج خارجی برحسب پول رایج داخلی) تغییر می‌کند. بنابراین کاهش ارزش پول رایج داخلی (که با سیاست‌های پولی و مالی مناسب حمایت شود) سودآوری فعالیت‌های قابل مبادله در خارج از مرزها را زیاد می‌کند. چنین کاری از زاویه موضوع مورد بررسی ما چند فایده مجزا دارد. اکثر سود گسترش فعالیت‌های غیرسنتی، به احتمال زیاد در تولیدات صنعتی و کالاهای وابسته به منابع طبیعی (مبادله‌پذیر) نهفته است و نه در خدمات و سایر موارد غیرقابل مبادله. دوم آنکه اندازه کمک‌ها می‌تواند هنگفت باشد، زیرا کاهش ارزش دائمی به میزان ۵۰ درصد یا بیشتر، کاملاً معمول است. سوم آنکه چون فعالیت‌های قابل مبادله با رقابت خارجی روبه‌رو هستند، فعالیت‌هایی که مورد تشویق یا کمک قرار می‌گیرند، دقیقاً همان‌هایی هستند که با بالاترین نظم بازار روبه‌رو هستند. چهارم اینکه روش اعطای یارانه به فعالیت‌های مبادله‌پذیر از طریق کاهش ارزش پول داخلی، کاملاً با سازوکار بازار سازگار بوده و نیازی به مدیریت خرد از طرف دیوان‌سالاران ندارد. به این ترتیب و با توجه به دلایل مذکور، کاهش نرخ ارز در صورتی که معتبر بوده و به مدت طولانی اعمال شود، شاید پایه‌گذار مؤثرترین سیاست صنعتی باشد.

تغییرات زیاد در نرخ ارز حقیقی، نقش عمده‌ای در چند مورد از شتاب‌های رشد در دوران اخیر داشته است. نمودار ۴ دو مورد از مصادیق شناخته‌شده را نشان می‌دهد: شیلی و اوگاندا از اواسط دهه ۱۹۸۰ در هر دو کشور، نوسان عمده قیمت‌های نسبی - به نفع کالاهای قابل مبادله - رشد اولیه را تکمیل کرد. در شیلی افزایش نرخ ارز حقیقی به بیش از دو برابر - پس از بحران سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ (که شدیدترین بحران در آمریکای لاتین در آن زمان محسوب می‌شد) - طبق نظر بسیاری از افراد، در ارتقای تنوع صادرات کالاهای غیرسنتی و رونق بخشیدن به رشد اقتصادی، نقش ابزاری مهمی داشت. لازم به ذکر است که تعرفه‌های وارداتی نیز در سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ تا حد زیادی افزایش یافته، موجب شکوفایی بیشتری در فعالیت‌های جانشین واردات شدند. همان‌طور که در بخش پایینی نمودار ۴ دیده می‌شود، کاهش ارزش پول داخلی در اوگاندا حتی بیشتر بود. این کاهش را نمی‌توان نتیجه رشد دانست، زیرا رشد اقتصادی معمولاً از طریق اثر بالاسا - ساموئلسون^۱ باعث افزایش ارزش نرخ ارز حقیقی می‌شود. اما برخلاف اینها، در شرق آسیا، کاهش شدید ارزش پول داخلی، نقش چندانی در شتاب رشد در دهه ۱۹۶۰ نداشت (رودریک، ۱۹۹۷).^۲

۳-۱-۴. از کجا باید آغاز کرد؟

دو مجموعه از دیدگاه‌ها که به آن اشاره شد - یعنی رهیافت‌های شکست دولت و شکست بازار -

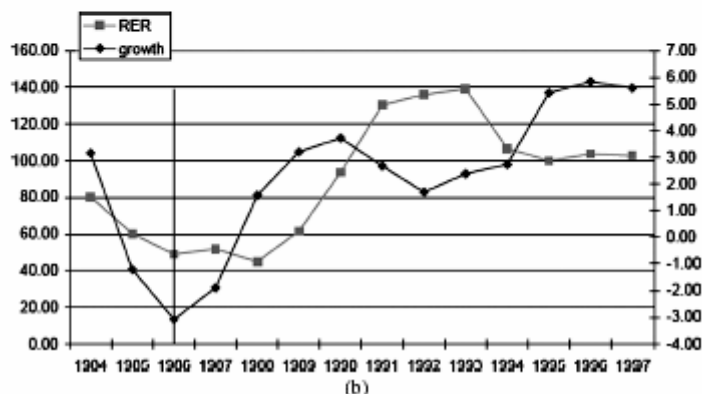
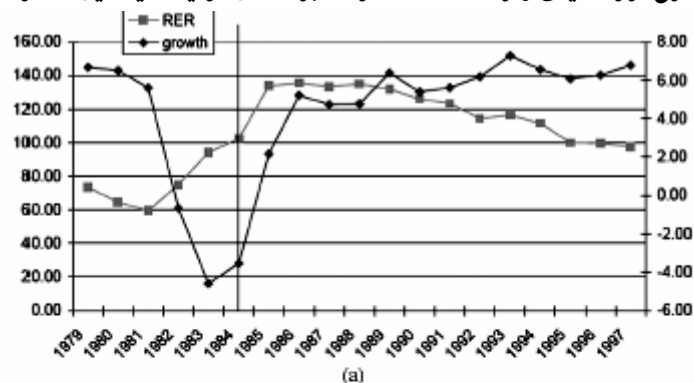
1. Balassa and Samuelson

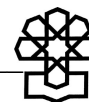
۲. بولتروویچ و پوپوف (Poltrorich and Popov, 2002) نظریه و شواهدی درباره نقش قیمت‌گذاری کمتر از واقع برای نرخ ارز حقیقی در ایجاد رشد اقتصادی ارائه کرده‌اند.



می‌توانند به تدوین بحث‌های سیاستی و شناسایی راه‌های مهم برای تفکر در مورد اولویت‌های سیاستی در کوتاه‌مدت کمک کنند. واضح است که کارآمدترین روش برای رونق دادن به رشد، به شرایط محلی بستگی دارد. شاید اغواکننده باشد که تصور کنیم اولین گام صحیح، قبل از اینکه از جانشین شدن دولت به جای بخش خصوصی از طریق سرمایه‌گذاری از طریق مشوق‌های مفید نگران باشیم، همان از میان برداشتن موانع دولت بر سر راه فعالیت‌های کارآفرینانه است. با این حال چنین کاری همیشه هم بهترین راهبرد نیست. بدون شک هنگامی که تورم سه رقمی بوده یا چارچوب قانون‌گذاری چنان دردسرساز باشد که هرگونه ابتکار عمل سازنده را متوقف سازد، حذف این اختلالات مهم‌ترین گام اولیه به‌شمار می‌رود، اما در حالت کلی به‌سختی می‌توان گفت که حوزه مناسب برای تغییر کدام است. پرسش از اهالی کسب‌وکار درباره اولویت‌ها مفید است، ولی تعیین‌کننده نیست. هنگامی که سرریزهای یادگیری و شکست، هماهنگی آغاز رشد اقتصادی را سد کنند، نظرسنجی از شرکت‌ها نمی‌تواند فایده‌ای داشته باشد (مگر آنکه سؤالات با دقتی فراوان طرح شده باشند تا پاسخ‌های مربوط را از دل نظرسنجی‌ها بیرون بکشند).

نمودار ۴. نرخ ارز حقیقی و رشد GDP سرانه براساس فرایند میانگین متحرک مرتبه ۳





هاسمن، رودریک و ولاسکو^۱ چارچوبی را ترسیم می‌کنند که به «معاینه رشد» می‌پردازد یعنی اصلاحات را براساس مهم‌ترین موانع بر سر راه رشد اقتصادی، هدف‌گیری می‌کند.

یکی از درس‌های تاریخ اقتصادی اخیر آن است که مداخلات می‌تواند خلاقانه باشد حتی در مواقعی که «اوضاع سرمایه‌گذاری» - طبق معیارهای استاندارد - اصلاً مناسب نیست. اصلاحات اولیه در کره جنوبی، علی‌رغم وجود نوعی رهبری سیاسی رخ داد که در ابتدا کاملاً با طبقه کارآفرین دشمنی داشت.^۲ کارآفرینان روستایی و شهری چینی - علی‌رغم فقدان حقوق مالکیت خصوصی و نظام قضایی کارآمد - بسیار موفق بودند. اما برخلاف آن، تجربه آمریکای لاتین در دهه ۱۹۹۰ نشان می‌دهد که معیارهای استاندارد نمی‌توانند تحقق اوضاع سرمایه‌گذاری مناسب را تضمین کنند. مطمئناً دولت‌ها هنگامی که بیش از حد در همه حوزه‌ها دخالت می‌کنند، به اوضاع کارآفرینی لطمه می‌زنند، اما در عین حال، حضور کمتر از حد دولت‌ها نیز همین نتیجه را دارد.

گاهی گفته می‌شد که اقدامات ابداع‌آمیز به تقویت نهادی بیشتر نیاز داشته و در نتیجه، فراتر از دسترس اکثر کشورهای در حال توسعه است. اما شواهد تجربی چندان با این عقیده سازگار نیست. درست است که مداخلات گزینشی کره جنوبی و تایوان - که درباره آن بحث کردم - تا حدی به دلیل شرایط غیرمعمول و مطلوب موفق شدند، ولی ابداعات در جاهای دیگر باعث جبران شدن ضعف‌های نهادی شد. چنین واقعیتی در مورد کارآفرینان روستایی و شهری (TVE) چینی، منطقه فراوری صادراتی موریس و تدریج‌گرایی هندوستان صادق است. در این کشورها، دقیقاً همان ضعف‌های نهادی بود که راه‌حل‌های استاندارد را غیرعملی نشان داد. دلیل این امر تا حدی سنگین بودن ضرورت‌هایی است که دستور کار استاندارد اصلاحات به آن نیاز دارد. امروزه این واقعیت از طریق شناسایی به اصطلاح «اصلاحات نسل دوم» آشکار شده است و معلوم شده است که راهبردهای موفق در حوزه رشد، اکثراً (حداقل در مراحل اولیه) مبتنی بر مؤلفه‌های غیرمتعارف بوده‌اند.

البته واضح است که اجرای رویکرد شکست بازار، به یک دولت کاملاً شایسته و غیرفاسد نیاز دارد. در ازای هر کره جنوبی، ده‌ها زئیری وجود دارد که عمل‌گرایی سیاسی آنها عذر موجهی برای سیاست‌مداران است تا به دزدی و چپاول بپردازند. مداخلات سیاسی حساب‌شده به ندرت می‌تواند در چنین کشورهایی منجر به نتایج مطلوب شود. سیاست‌های اجماع و اشنگتنی، اگر بتوانند موجب رفتار قابل احترام از سوی سیاست‌مداران شوند، شاید برای این منظور مناسب باشند. با این

1. Hausmann, Rodrik and Velasco, 2004.

۲. پرزیدنت پارک، یک سال پس از کودتای نظامی خود در سال ۱۹۶۱ برخی از تجار معروف کره را براساس قانون تازه تصویب شده «مقابله با انباشت غیرقانونی ثروت» دستگیر کرد. این افراد بعداً به شرط آنکه بنگاه‌های صنعتی جدیدی تأسیس کرده و سهام آنها را به حکومت تحویل دهند، آزاد شدند (Amsden, 1989, P.72).



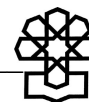
حال شواهد مبهمی در این زمینه در دست است. اکثر سیاست‌ها - از جمله سیاست‌هایی از نوع اجماع و اشنگتنی - اگر اقتصاد سیاسی، به فساد اجازه دهد یا آن را تشویق کند، فسادپذیر می‌شوند. مثلاً تجربه روسیه در مورد خصوصی‌سازی انبوه را در نظر بگیرید. خیلی‌ها قبول دارند که این فرایند به واسطه دست‌اندازی به اموال عمومی از طرف افراد بهره‌مند از پیوندهای سیاسی، به مسیر غیرقانونی و انحراف کشیده شد. سیاست‌های اجماع و اشنگتنی خود به تنهایی نمی‌توانند رانت‌جویان صاحب نفوذ را از طریق قانونی از صحنه بیرون برانند. تعیین ترتیب روش‌های سیاستی مختلف نیاز به یک مدل اقتصاد سیاسی دارد که دقیق تصریح شده باشد، مدلی دقیق‌تر از آن دیدگاه سهل‌انگارانه که محدود کردن دولت را قطعاً منجر به کاهش رانت‌جویی می‌داند.^۱

این بخش را با یک حرف تکراری به پایان می‌برم. راهبردهای متنوعی که در گذشته عمل کرده‌اند، بسیار زیاد هستند. الگوی متعارف صنعتی شدن با جانشینی واردات (ISI)، در تعداد زیادی از کشورهای در حال توسعه در ایجاد رشد اقتصادی موفق بود (مثلاً در برزیل، مکزیک و ترکیه). روش جهت‌گیری برون‌نگر نیز - که مداخله‌گرایی تمام و کمال در داخل را با تمرکز تک‌بعدی بر صادرات تلفیق می‌کرد - در شرق آسیا به چنین توفیقی دست یافت (کره جنوبی، تایوان). راهبرد شیلی پس از سال ۱۹۸۳ مبتنی بر روشی کاملاً متفاوت از همان جهت‌گیری برون‌نگر بود که بر کاهش شدید ارزش پول داخلی، فقدان سیاست‌های صنعتی مشخص (و البته تا حدی طرفداری از صادرات غیرصنعتی در صنعت کشاورزی)، بسیج پس‌اندازها از طریق خصوصی کردن [صندوق‌های] بازنشستگی و سخت‌کردن شرایط ورود سرمایه‌ها در کوتاه‌مدت اتکا داشت. تجربه کشورهای قبیل چین و موریس، به بهترین شکل از طریق اصلاحات دوخطی قابل تشریح است. هندوستان تا بیشترین حد ممکن به تدریج‌گرایی نزدیک شده است. هنگ‌کنگ احتمالاً تنها موردی است که رشد را بدون سیاست فعال رونق‌بخشی به سرمایه‌گذاری و کارآفرینی به دست آورده است. اما حتی در این مورد هم، پیش‌شرط‌های ویژه و مطلوبی (که قبلاً ذکر شد) وجود داشتند که شباهت آن کشور با سایر کشورها را بسیار کم می‌کنند. با توجه به این تنوعات، هرگونه گزاره‌ای درباره راه‌اندازی رشد باید در قالب کلیت و عمومیت کافی بیان شود.

۲-۴. راهبرد نهادسازی برای دستیابی به رشد پایدار

در بلندمدت، تنها عاملی که نزدیک شدن به استانداردهای زندگی در کشورهای پیشرفته را محقق

۱. در مقاله‌ای (Rodrik, 1995) نظام‌های یارانه صادراتی در شش کشور را مقایسه کرده و دریافته است که نظام‌هایی که به صورت پیش از وقوع رانت‌جویی بیشتر احتمال آزاد بودن داشته و دارای قواعد شفاف، برنامه‌های هماهنگ و فارغ از ارتباط نزدیک بین بنگاه‌ها و دیوان‌سالاران هستند، در واقع پس از وقوع رانت‌جویی کمتر کارآمد می‌شوند. در مواردی که دیوان‌سالاران، افرادی صاحب تخصص و آگاه بودند، مصلحت‌اندیشی‌ها خطرناک نبود، ولی در مواردی غیر از آن، قواعد شفاف چندان کمکی نمی‌کرد.



می‌کند، دارابودن نهادهای شایسته است. راهبردهای جهش رشد را که قبلاً توصیف شدند، باید با گذشت زمان و با فرایند انباشت نهادهای تکمیل کرد تا اطمینان حاصل شود که رشد اقتصادی محور نخواهد شد و نظام اقتصادی نسبت به تکانها ترمیم‌پذیر می‌ماند. این نکته اکنون توسط مطالعات تاریخی و اقتصادی فراوان به اثبات رسیده است.^۱ با این حال مطالعات مذکور هنوز بسیار کلی بوده و راهنمایی‌های سیاستی قابل توجهی را دربر ندارند.^۲

تحقیقات تجربی درباره نهادهای ملی، عمدتاً بر حمایت از حقوق مالکیت و حکومت قانون متمرکز بوده است. اما لازم است نهادها را در طیف بسیار گسترده‌تری بررسی کنیم. نهادها - طبق تعریف بسیار کلی - قواعد شایع برای بازی در جامعه هستند (نورث، ۱۹۹۰). نهادهای شایسته آنهایی هستند که رفتار اجتماعی مطلوب را به عوامل اقتصادی تلقین می‌کنند. چنین نهادهایی می‌توانند هم غیررسمی (مثلاً قوانین اخلاقی، توافقات خودتضمین)^۳ و هم رسمی (قواعد حقوقی که از طریق طرف‌های ثالث ضمانت اجرایی خواهند داشت) باشند. امروزه اکثر افراد پذیرفته‌اند که اهمیت نسبی نهادهای رسمی، با گسترش و عمیق شدن دامنه مبادلات بازار، افزایش خواهد یافت. یک دلیل آن است که استقرار نهادهای رسمی، به هزینه‌های ثابت زیاد، اما هزینه‌های نهایی اندک نیاز دارد در حالی که نهادهای غیررسمی، هزینه‌های نهایی زیادی دارند.^۴ من در این مقاله به نهادهای رسمی خواهم پرداخت.

کدام نوع نهادها مهم هستند و چرا؟ جدول ۱۱ نوعی سنخ‌شناسی از نهادهای قوام‌دهنده به بازار را معرفی کرده، هریک از انواع نهادها را با یک نیاز خاص مربوط می‌کند. نقطه آغاز، با شناخت درباره اینکه بازارها به خودی خود ایجاد،^۵ تنظیم،^۶ تثبیت^۷ و توجیه^۸ نمی‌شوند. با این حال صرف وجود مبادلات بازار، به معنای پیش فرض حقوق مالکیت و برخی از انواع ضمانت اجرای قراردادهای فرض می‌شود. در کارهای تجربی به این ویژگی نهادها بیش از هر چیز توجه شده است. مشکل اصلی آن است که اگر یک دستگاه سیاسی به اندازه کافی قدرتمند باشد تا حقوق مالکیت را برقرار کرده و اجرای قراردادهای تضمین کند، همچنین آنقدر قدرتمند هست که همان قواعد را برای حفظ منافع خود زیرپا بگذارد.^۹ نهادهای شایسته وظیفه دارند تا موازنه بین بی‌نظمی و استبداد را برقرار کنند.

1. Hall and Jones, 1999; Acemoglu, Johnson and Robinson, 2001; Rodrik, Subramanian and Trebbi, 2002; Easterly and Levine, 2002.

۲. بسلی و برگس (Besley and Burgess, 2002 b) نیز چنین نظری دارند.

3. Self - enforcing

4. Li, 1999; Dixit, 2004; chapter 3.

5. Self - creating

6. Self - regulating

7. Self - stabilizing

8. Self - legitimizing

9. Djankov et al., 2003.



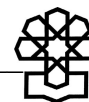
جدول ۱۱. سنخ‌شناسی نهادهای قوام‌دهنده به بازار

نهادهای ایجادکننده بازار	نهادهای نظارت‌کننده بر بازار	نهادهای تثبیت‌کننده بازار	نهادهای توجیه‌کننده بازار
حقوق مالکیت	دستگاه‌های نظارتی	نهادهای پولی و مالی	مردم‌سالاری (دمکراسی)
ضمانت اجرای قراردادها	سایر سازوکارها برای اصلاح شکست بازار	نهادهای قانون‌گذاری احتیاطی و نظارت	حمایت اجتماعی و بیمه‌های اجتماعی

همان‌گونه که در جدول ۱۱ می‌توان دید، نیازهای دیگری نیز وجود دارد. همه نظام‌های اقتصادی پیشرفته دریافته‌اند که بازارها برای به حداقل رساندن سوءاستفاده از قدرت خود، برای درونی کردن آثار بیرونی، برای اینکه از عهده عدم تقارن‌های اطلاعاتی برآیند، برای تأسیس استانداردهای تولید، ایمنی و غیره، به مقررات گسترده‌ای نیاز دارند. بازارها همچنین به ترتیبات مالی، پولی و غیره نیاز دارند تا چرخه‌های کسب‌وکار و مشکلات بیکاری و تورم را که از زمان کینز در کانون تحلیل‌های اقتصادی قرار دارند، به سلامت پشت سر بگذارند. در نهایت نتایج بازار باید از طریق حمایت اجتماعی، بیمه اجتماعی و حکمرانی مردم‌سالارانه به گسترده‌ترین شکل ممکن، موجه شوند (رودریک، ۲۰۰۰).

انتخاب‌های نهادی که برای حل و فصل این چالش‌ها انجام می‌شوند، اغلب باید موازنه‌ای بین اهداف رقیب برقرار کنند. نظام نظارتی حاکم بر رابطه اشتغال باید بین مزایای «انعطاف‌پذیری» در مقابل منافع ثبات و پیش‌بینی‌پذیری، موازنه‌ای برقرار کند. نظام حکمرانی شرکتی باید حدود و ثغور منافع و امتیازات سهام‌داران را مشخص کند. نظام مالی باید در خطر کردن آزاد باشد، اما نه به قدری که مایه دردسر بخش عمومی شود. باید برای اطمینان از کارایی تخصیصی ایستا، رقابت کافی و در عین حال، دورنمایی مناسب از مشوق‌هایی که نوآوری را شتاب می‌بخشند وجود داشته باشد.

تاریخ اقتصادی دو قرن گذشته کشورهای ثروتمند امروز را می‌توان فرایندی مداوم از یادگیری درباره چگونگی هرچه مولدتر کردن سرمایه‌داری از طریق تدارک دیدن آن دسته از مؤلفه‌های نهادی دانست که یک نظام اقتصاد بازار را خود تثبیت می‌کنند: دیوانسالاری‌های دولتی شایسته‌سالار، دستگاه‌های قضایی مستقل، بانکداری متمرکز، تثبیت سیاست مالی، نظارت و قانون‌گذاری ضد تراستی، نظارت مالی، بیمه اجتماعی و مردم‌سالاری سیاسی. همان‌طور که احمقانه است این تمهیدات را پیش‌نیاز رشد اقتصادی در کشورهای فقیر بدانیم، به همان اندازه هم احمقانه است که نتوانیم بفهمیم چنین نهادهایی در نهایت، برای دستیابی به حکمرانی کامل اقتصادی ضروری هستند. شاید کسی مایل باشد که در این زمینه، بیشتر به نقش نهادهای مردم‌سالارانه و



آزادی‌های مدنی تأکید کند، زیرا اینها نه تنها به خودی خود مهم هستند، بلکه می‌توانند به مثابه فرآیندهایی^۱ قلمداد شوند که به جامعه کمک می‌کنند از میان فهرست نهادهای اقتصادی و در دسترس‌گزینه‌های صحیحی انجام دهد.

با این حال، در اینجا نیز یک بار دیگر آن تذکر اولیه - یعنی خلط نکردن «کارکرد نهادی» با «شکل نهادی» - مصداق پیدا می‌کند. قانون‌گذاری صحیح، بیمه اجتماعی، ثبات کلان اقتصادی و نظایر اینها را می‌توان از طریق ترتیبات نهادی متنوعی ایجاد کرد. اگرچه شاید بتوان مطمئن بود که برخی از ترتیبات نسبت به سایر آنها، ناکارآمدتر هستند، اما از طرفی هم بسیاری از ترتیبات کارآمد، همان معادل‌های کارکردی ترتیبات دیگر هستند. کارکرد یک نهاد را نمی‌توان در تناظر منحصر به فرد با شکل آن دانست. در غیر این صورت به دشواری می‌توان توضیح داد که چگونه نظام‌های اجتماعی کاملاً متفاوت - که جزئیات نهادی آنها با هم بسیار فرق دارد - و در نقاط مختلفی همچون ایالات متحده، ژاپن و اروپا یافت می‌شوند، توانسته‌اند ثروت تقریباً مشابهی برای شهروندان خود تولید کنند. همه این جوامع از حقوق مالکیت حمایت می‌کنند، بر تولید، نیروی کار و بازارهای مالی نظارت دارند، پول سالم دارند و بیمه اجتماعی را در دسترس شهروندان قرار داده‌اند. اما قواعد بازی در شیوه سرمایه‌داری آمریکایی، بسیار با شیوه سرمایه‌داری ژاپنی فرق دارد. هر دوی آنها از نوع اروپایی متفاوت هستند، حتی در اروپا هم تفاوت‌های قابل توجهی بین ترتیبات نهادی - مثلاً بین سوئد و آلمان - وجود دارد. در سال‌های اخیر هم‌گرایی ملایمی در این ترتیبات نهادی دیده شده است و احتمالاً بیشترین هم‌گرایی‌ها در بازارهای مالی و کمترین هم در نهادهای بازار کار رخ خواهد داد.^۲

چند دلیل برای عدم هم‌گرایی نهادها وجود دارد: اولین دلیل، تفاوت در ترجیحات اجتماعی است، مثلاً برقراری توازن بین برابری و فرصت، ممکن است به انتخاب‌های نهادی متفاوت منجر شوند. اگر اروپایی‌ها نسبت به آمریکایی‌ها اهمیت بیشتری برای ثبات و عدالت قائل هستند، پس بازار نیروی کار و ترجیحات دولت رفاه ایشان نیز باید آن اهمیت‌ها را مدنظر قرار دهد. دوم آنکه خواص تکمیل‌کنندگی بین بخش‌های مختلف چارچوب نهادی می‌تواند پسماند^۳ و وابستگی به مسیر^۴ ایجاد کند. مثال این خاصیت، تکمیل‌کنندگی بین حکمرانی شرکتی و اقدامات بازار مالی در «الگوی» ژاپن است که قبلاً درباره آن بحث کردیم. سوم آنکه، آن دسته از ترتیبات نهادی که برای ارتقای توسعه اقتصادی لازم هستند، ممکن است - بین کشورهای فقیر و غنی یا بین خود کشورهای فقیر - بسیار با هم فرق داشته باشند. در این مورد نیز قبلاً بحث کردیم.

1. Meta Intitutions
2. Freeman, 2000.
3. Hysteresis
4. Path Dependence



نوشته‌ها و مقالات اقتصادی هر روز بیش از پیش واقف می‌شوند که نهادهای موفق می‌توانند به شکل‌های متعدد ظهور کرده و هم‌گرایی اقتصادی لزوماً مستلزم هم‌گرایی در شکل‌های نهادی نیست.^۱ نورث می‌نویسد: «آن دسته از نظام‌های اقتصادی که قواعد رسمی یک نظام اقتصادی دیگر را انتخاب کرده‌اند، خصایص عملکردی کاملاً متفاوتی نسبت به نظام اقتصادی مورد اقتباس داشته‌اند. زیرا هنجارهای غیررسمی و ضمانت اجرایی ایشان با آن نظام‌ها تفاوت داشته است. این واقعیت نشان می‌دهد که انتقال قواعد اقتصادی و سیاسی رسمی کشورهای موفق غربی به کشورهای جهان سوم و اروپای شرقی، شرط کافی برای عملکرد اقتصادی خوب نخواهد بود.»

فریمن^۲ درباره انواع نهادهای بازار نیروی کار بحث می‌کند که در کشورهای صنعتی شایع هستند. او عقیده دارد تفاوت‌های میان این تجربیات، دارای آثار توزیعی مرتبه اول هستند، اما آثار آنها در حوزه کارایی فقط از مرتبه دوم است. پیستور^۳ موضوع را به‌نحوی مشابه درباره پیوند حقوقی مورد بحث قرار داده و نشان می‌دهد که چگونه قوانین وارداتی ممکن است به نتیجه معکوس بینجامد. در تحقیق دیگری^۴ معلوم شد که کشورهای بی‌نظمی که خود را مطابق با شرایط داخلی تنظیم کردند، مقررات وارداتی را مطابق با شرایط محلی تنظیم کرده یا از قبل به‌خوبی با قوانین خارجی آشنایی داشتند، نسبت به آنهایی که صرفاً قوانین خارجی را به کشور خود وارد کردند، نهادهای حقوقی بهتری پدید آورده‌اند. یانکوف^۵ و همکاران (۲۰۰۳) بحث خود را بر مبنای یک «مرز امکانات نهادی»^۶ متمرکز می‌کنند که شرح توازن بین بی‌نظمی خصوصی و استبداد است. ایشان عقیده دارند که شاید محیط‌های مختلف، به انتخاب‌های مختلف روی این مرز امکانات نیاز داشته باشند. دیکسیت^۷ درس‌های موجود برای کشورهای در حال توسعه را این‌گونه خلاصه می‌کند: «همیشه لازم نیست نسخه‌های سرهم‌بندی شده‌ای از نهادهای حقوقی غربی را تقلید کنیم؛ شاید بتوان آن نهادها را به مثابه الگوهای موجود در نظر گرفت و نهادهای خودی را با توجه به آنها بنا کرد.»

1. North, 1994; Freeman, 2000; Pistor, 2000; Mukand and Rodrik, 2005; Berkowitz, Pistor and Richard, 2003; Djankov et. 2003; Dixit, 2004.

۲. علاوه بر آن، طبق گفته روبرتو آنگر (Roberto Unger, 1998) هیچ دلیلی ندارد تصور کنیم که نظام‌های اقتصادی پیشرفته امروزی، قبلاً همه نسخه‌های مفید نهادی را ابداع کرده‌اند و آن نسخه‌ها می‌تواند پایه‌گذار نظام‌های اقتصادی سالم و شاداب باشد.

3. Freeman, 2000.

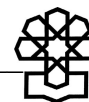
4. Pistor, 2003.

5. Berkowitz, Pistor and Richard, 2003.

6. Djankov

7. Institutional Possibility Frontier

8. Dixit, 2004, p.4.



موکاند و رودریک^۱ یک مدل صوری برای آزمون کردن هزینه‌ها و منافع «آزمایش کردن» نهادی در مقایسه با «تقلید» نهادی می‌سازند که طبق آن، قواعد موفق در نقاط دیگر دنیا، شاید در کشور آزمایش‌کننده مناسب نباشد. موضوع اصلی آن است که ترتیبات نهادی موفق در یک کشور، می‌توانند در کشورهای دیگر، هم سرریزهای خوشایند و هم ناخوشایند داشته باشند. از طرفی هم کشورهاییه که شرایط بنیادی ایشان بسیار شبیه به «پیشگامان» موفق است، می‌توانند ترتیبات ایشان را تقلید کرده و خود را از هزینه‌های آزمودن معاف کنند. این واقعیت را می‌توان یکی از دلایل توفیق نسبی دانست که کشورهای در حال گذار - یعنی کشورهاییه که دقیقاً در جوار اتحادیه اروپایی هستند - آن را تجربه کرده‌اند. کشورهاییه همچون لهستان، جمهوری چک یا جمهوری‌های حاشیه بالتیک، سابقه تاریخی مشابه داشته و در آینده‌ای نزدیک، امید به عضویت در اتحادیه اروپایی دارند.^۲ روش عمومی تطابق با شرایط عضویت در اتحادیه اروپا را شاید بتوان یکی از راهبردهای مناسب برای نهادسازی در کشورهای آن قاره دانست. از طرفی کشورها ممکن است وسوسه یا مجبور شوند به دلایل سیاسی یا غیره - حتی در مواردی که شرایط بنیادی آنها کاملاً بی‌شباهت و نامربوط است - ترتیبات نهادی را تقلید کنند.^۳ تقلید نهادی شاید برای لهستان مناسب باشد ولی همان تقلید اصلاً معلوم نیست که به حال اوکراین یا قرقیزستان نیز مفید واقع شود و قابلیت اجرایی داشته باشد. شیب نزولی عملکرد اقتصادی در کشورهای در حال گذار و دور شدن ایشان از کشورهای اروپای غربی، مؤید این عقیده است.^۴ (رجوع کنید به موکاند و دریک، ۲۰۰۵)

این مقالات، هرچند اندکی دیرتر از موعد، روش جدید و جالبی در نگرش به اصلاحات نهادی پدید آورده‌اند، اما در عمل نویدبخش رویکردی هستند که کمتر به بهترین تجربیات یا به برتری هر الگوی خاص از سرمایه‌داری تأکید داشته و در بررسی ترتیبات نهادی مناسب، بیشتر به آگاهی از ویژگی‌های محیطی اصرار دارد. دیکسیت (۲۰۰۴) تعدادی از الگوهای نظری را بررسی می‌کند که به شکل‌گیری ساختار فکری ما در این راستا کمک می‌کند.

1. Mukand and Rodrik, 2005.

2. De Menil, 2003.

۳. موکاند و رودریک (۲۰۰۵) عقیده دارند، خط‌مشی سیاسی داخلی باعث تقلیدهای بی‌حاصل می‌شود. رهبران سیاسی شاید بخواهند با تقلید از سیاست‌های متعارف و ترتیبات مربوط به آنها - حتی در مواردی که می‌دانند مفید نخواهد بود - خود را شایسته نشان داده و احتمال ماندن خود بر اریکه قدرت را افزایش دهند. البته می‌توان به نقش صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز اشاره کرد که وام‌های مشروط به اجرای این ترتیبات به کشورها می‌دهند.

4. Aquis Communautaire



۵. ملاحظات پایانی

ریچارد فینمان^۱ فیزیکدان جسوری که در سال ۱۹۶۵، جایزه نوبل فیزیک را به خاطر کار خود در حوزه الکترودینامیک کوآنتومی اخذ کرد، پس از مراسم اعطای جوایز و هنگام صرف شام در استکهلم، یک نفر از ایشان پرسید که در چه زمینه‌ای جایزه گرفته است. وقتی فینمان گفت که رشته او فیزیک است، ایشان گفت: چه بد، چراکه هیچ‌کس سر میز شام درباره فیزیک چیزی نمی‌داند و نمی‌تواند درباره آن صحبت کند. فینمان با نظر او موافق نبود و جواب داد:

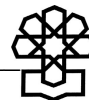
«برعکس، چون بعضی‌ها/ندکی درباره فیزیک می‌دانند، نمی‌توان سر میز شام از آن صحبت کرد. درباره موضوعاتی می‌توانیم بحث کنیم که هیچ‌کس چیزی از آنها نداند. می‌توانیم درباره اوضاع آب و هوا، مشکلات اجتماعی، روان‌شناسی، مالیه بین‌الملل و غیره صحبت کنیم ... بنابراین آن موضوعی که می‌توان درباره آن صحبت کرد، موضوعی است که هیچ‌کس از آن چیزی نداند!» (فینمان، ۱۹۸۵).

حالا وقت دفاع کردن از مالیه بین‌الملل (در حدود سال‌های ۱۹۶۵) در برابر اتهام فینمان را نداریم. اما فرض کنید فینمان به جای مالیه بین‌الملل، به رشد اقتصادی چنین نسبتی می‌داد. آیا اقتصاددانان رشد، جواب دندان‌شکنی برای او داشتند؟ آیا ما به دلیل اینکه بسیار کم درباره رشد اقتصادی می‌دانیم، این همه درباره آن صحبت می‌کنیم؟

شکی نیست که در حال حاضر، نظریه رشد، نسبت به زمانی که سولو دست به قلم شد، بسیار توانمندتر شده است. رگرسیون‌های بین کشوری، بعضی همبستگی‌های مفید و واقعیت‌ها را آشکار کرده‌اند، اما در عرصه عمل و اهداف عملی - یعنی چگونگی محقق کردن رشد - اوضاع تا حد زیادی ناامیدکننده بوده است. اقتصاددانان طرفدار سیاست‌گذاری، در اواسط دهه ۱۹۸۰ به اجماعی جدید درباره چارچوب سیاسی رشد دست یافتند. گمان می‌کردیم درباره کارهایی که دولت‌ها باید انجام دهند، بسیاری می‌دانیم. اما همان‌طور که آزمایش من با مسافر مریخی در ابتدای مقاله معلوم کرد، حقیقت با انتظارات ما میانه‌ای نداشته است. اگر در حال حاضر آمریکای لاتین در حال رونق گرفتن و چین و هندوستان در حال رکود بودند، راحت‌تر می‌توانستیم دنیا را مطابق با چارچوب سیاستی مورد توصیه خود بدانیم. ما در عوض سعی کردیم بفهمیم چرا روش‌های رشد نامتعارف، دوخطی و تدریج‌گرا این‌قدر بهتر از اقتباس چشم و گوش بسته مجموعه متعارف سیاسی بوده‌اند.

قلیلی از تحلیلگران سیاستی گمان می‌کنند که راه‌حل، همان بازگشتن به شیوه قدیمی صنعتی شدن از طریق جانشینی واردات است، هرچند که البته آن سیاست در تعداد زیادی از کشورها نتایج

1. Richard Feynman



خوبی داشته است. مسلماً کسی فکر نمی‌کند که برنامه‌ریزی متمرکز، راه‌حل جایگزین مناسبی است. اما به همین ترتیب، تعداد کمی هم هستند که متقاعد شده باشند آزادی‌سازی، مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی، به خودی خود، کلید رونق بخشیدن به رشد اقتصادی است. شاید رویکرد صحیح، همان امتناع از جست‌وجوی «افکار بزرگ» باشد.^۱ البته ممکن است این کار هم اشتباه باشد. اقتصاد پر از افکار بزرگ درباره اهمیت انگیزه‌ها، بازارها، محدودیت‌های بودجه و حقوق مالکیت است و در آن روش‌های قدرتمندی برای تحلیل پیامدهای تخصیصی و توزیعی تغییرات پیشنهادی سیاستی پیشنهاد می‌شود. اصل قضیه آن است که این اصول مستقیماً قابل تبدیل به توصیه‌های سیاستی ویژه نیستند. چنین تبدیلی نیاز به وارد کردن مؤلفه‌های اضافی متعددی از سوی تحلیلگران دارد که مشروط به شرایط اقتصادی و سیاسی هستند و آنها را نمی‌توان به صورت پیش‌تجربی تعیین کرد. دلیل مهم بودن شرایط محلی آن نیست که اصول اقتصادی از محلی به محل دیگر فرق می‌کنند، بلکه به دلیل آن است که آن اصول فارغ از نهادها ارائه می‌شوند و تحقق آنها نیاز به دانش محلی دارد. بنابراین درس واقعی برای طراحان راهبردهای رشد، همان جدی‌تر قلمداد کردن حوزه اقتصادی و کنار گذاشتن ساده‌انگاری است، اما اقتصاد واقع‌بین همان اقتصاد اتاق‌های سمینار است که از پذیرش تعمیم‌های غیرمشروط طفره می‌رود و حاصل آزمایش محتاطانه درباره رابطه مشروط بین محیط اقتصادی و ملاحظات سیاستی است. اقتصاد قواعد کلی را - که مدت‌ها بر تفکرات سیاست‌های رشد سیطره داشت - می‌توان با آسودگی خاطر کنار گذاشت.

1. Lindaner and Pritchett 2002; and Easterly, 2001.



شماره مسلسل: ۹۵۹۷

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: راهبردهای رشد

نام دفتر: مطالعات برنامه و بودجه (گروه برنامه)

مترجم: اصیلان قودجانی

همکار: فاطمه عزیزخانی

ناظران علمی: محمد قاسمی، رضا زمانی

متقاضی: معاونت پژوهشی

ویراستار تخصصی: _____

ویراستار ادبی: _____

واژه‌های کلیدی و معادل انگلیسی آنها:

۱. توسعه و رشد اقتصادی (Economic Development & Growth)

۲. نهادها (Institutions)

۳. اصلاحات سیاستی (Policy Reforms)

تاریخ انتشار: ۱۳۸۸/۱/۱۷